

## یک طرح ایرانی برای برپائی استقلال ارمنستان

در باره پیمان سال ۱۷۸۴ میان روسیه و ایران و طرح ایرانی  
علی مراد خان زند برای تشکیل حکومت ارمنی

نوشته: بوریس بالایان، دکتر تاریخ، پروفیسور  
ترجمه: ادیک باغداساریان  
منبع: ایران نامه، شماره ۲

طرح تشکیل حکومت ارمنی شامل خان نشین های ایروان، نخجوان، قراباغ و قراداغ در تاریخ ایران، روسیه و ارمنستان نخستین بار در سال ۱۷۸۴ توسط علی مراد خان زند مدعی تاج و تخت ایران بصورت طرح پیمان روسیه و ایران مطرح شده است.

نیز مطابق این پیمان اگر روسیه پادشاهی علی مراد خان زند را برسمیت می شناخت و از ایران در برابر تجاوز ترکها حمایت می نمود، کلیه مناطق حاشیه دریای خزر به روسیه واگذار می گردید. بعدها این پیمان توسط کاترین دوم و پ. پوتیومکین دچار اصلاحاتی شد و در آن یکپارچگی ارمنستان غربی و شرقی و نیز گرجستان غربی و شرقی پیش بینی گردید.

خ. عشقی تاریخدان معاصر ایران بویژه یاد می کند که "اگر چه علی مراد خان زند بعنوان یکی از مدعیان تاج و تخت ایران توانست بخش اعظم کشور را تحت حکومت خود در آورد اما مناطق همجوار دریای خزر بویژه منطقه گرگان در دست قاجارها باقی ماند. علی مراد خان زند برای تسلط بر قاجارها با روسها پیمانی بست و مناطق قراباغ، نخجوان، قراداغ و ایروان را به روسیه بخشید."

بر اساس شواهد موجود تصور می شود که ارمنیان سرشناسی چون هوسپ امین که در جلفای نو به سپاهیان علی مراد خان به سبک انگلیسی آموزش نظامی می داد، ای. تومانوسکی سرکنسول روسیه در انزلی و پ. س. پوتیومکین که در دور دوم مذاکرات شرکت می کرد در تنظیم این پیمان نقش داشته اند. ژنرال گ. آ.

پوتیومکین معتقد بود که «امکان اتمام امید بخش کارهای ایران» از جمله «حل مسالمت آمیز مسئله قراباغ» فراهم شده بود. او در نامه ای به کاترین دوم نوشته است که اگر علی مراد خان زند بعنوان شاه ایران برسمیت شناخته شود، می توان بطور رضایت بخش ارمنستان بعلاوه «قراداغ، قراباغ، نخجوان و ایروان» را از ایران جدا کرد. بنظر بز بورودکوی، مشاور پیمان با علی مرادخان زند باعث می شد که «دشمن احتمالی ایران به متحد آتی روسیه تبدیل شود».

کاترین دوم در نامه خود به گ. پوتیومکین می نویسد: «امور مربوط به ایران بخوبی پیش می رود»، و تدارک پیشروی سپاه روس به سوی قراباغ را متوقف می کند زیرا سرنوشت قراباغ توسط پیمان روسیه و ایران تعیین می شد.

درخواست های آتی به کاترین برای انعقاد پیمان ایران و روسیه نشان دهنده تضعیف توجه او به این امر بود اگر چه پ. س. پوتیومکین در باره مصائب ارمنیان وی را آگاه می ساخت و در خواست تسریع انعقاد قرار داد را مطرح می کرد. در خواست هوانس جاثلیق گانزاسار و نامه های ملک های قراباغ نیز بی تأثیر بود. انتظار طولانی محمد خان سفیر ایران در مزدوک هر چه بیشتر کاترین را معتقد می کرد که زمان نفع او بود. لیکن پوتیومکین مذاکرات خود را با اصفهان متوقف نمی کرد.

قابل ذکر است که ها کوپ آنتونیان افسر ارمنی به عنوان نماینده پوتیومکین ۱۳ روز در تفلیس اقامت کرد و با هراکل دوم پادشاه گرجستان به مذاکره پرداخت. در این مذاکرات در باره احتمال پیروزی روسیه در جنگ با ترکها و امکان گسترش حمایت این کشور از گرجستان غربی مطرح می شد. در اصفهان نیز استقبال باشکوهی از آنتونیان بعنوان نماینده روسیه بعمل آمد.

ساکنان اصفهان در تاریخ ۲۰ ژانویه ۱۷۸۳ از ه. آنتونیان استقبال شایانی بعمل آوردند که با لباس مزین و گرانبها (که بفرمان علی مراد خان زند طرف ایرانی برای دیدن سان در اختیار وی قرار داده بود) ظاهر شده بود و از مرکز شهر به سمت قصر علی مراد خان حرکت می کرد و در دو سوی او گارد احترام صف کشیده بود.

هنگام پذیرایی میرزاباشی ترجمه فارسی نامه آنتونیان را که وی از جانب پوتیومکین آورده بود قرائت کرد. آنگاه علی مراد خان به سخنرانی پرداخت و اعلام نمود: «اگر بانوی تزار از من شهرها و سرزمین هایی در خواست کند، من به خواست الله آنقدر توان و قدرت دارم که سرتاسر ایران را به دو نیم کنم و نیمی از آن را به وی تقدیم نمایم. لیکن بدون آن هم ایشان شهرها و سرزمین های بزرگی در اختیار دارد. بنظر می آید که ایشان سرزمینهایی از من خواسته است که من هم به آنها نیازمندم بنابراین در پی یافتن راه حلی برای آن هستم». علی مراد خان اعلام کرد که همچون گذشته اکنون نیز در پی اخذ حقوق گمرکی از بازرگانان روسیه نیست و همواره در قبال آنان حسن نظر داشته است. این مطالب علی مراد خان نتیجه سوء تفاهم موجود در اسناد است زیرا در مورد واگذاری ارمنستان شرقی و مناطق حاشیه دریای خزر نه کاترین بلکه خود علی مراد خان زند پیشقدم شده بود. چنان که پیدا بود علی مراد خان واهمه داشت او را در ایران به خیانت متهم سازند. بی دلیل نبود که کاترین دوم نیز عجله ای در بستن پیمان ایران و روسیه نمی کرد و از مذاکره با محمد خان سفیر ایران در مزدوک امتناع می ورزید.

با توجه به اینکه در ماه نوامبر ۱۷۸۴ فرزندان علی مراد خان زند به جنگ پرداخته بودند، می توان فکر کرد که او در این هنگام سخت مریض بود، اگر چه تصمیم داشت به دشت مغان برود و زمستان را در آنجا سپری نماید و در بهار ۱۷۸۵ در مسجد اعظم اردبیل تاج شاهی بر سر نهاد.

زوراسب شارا شنیدزه مورخ گرجی معتقد است که امکان داشت علی مراد خان زند پس از تاجگذاری پیمان خود با روسیه را فراموش کند زیرا زمان انعقاد آن پادشاه رسمی در ایران وجود نداشت و امضاء مدعی تا قبل از تاجگذاری از درجه اعتبار ساقط بود.

حضور مرتضی قلی خان (برادر تنی آغامحمد خان) در مزدوک سد دیگری تلقی می شد. مرتضی قلی خان که برای کسب قدرت با برادرش آغامحمد خان در ستیز بود از ملکه کاترین در خواست نیروی دریایی و ۳۰۰ ملوان داشت.

امکان رویارویی با فتحعلی خان در بندی رئیس اتحاد خان های ماوراء قفقاز شرقی نیز وجود داشت. گ. عبدالله اف مورخ آذربایجانی بدون دلیل موثق اعلام می کند که طرح تشکیل حکومت ارمنی توسط علی مراد خان زند مانعی برای تصرف تبریز، اردبیل و بویژه قراداغ (پس از الحاق به حکومت ارمنی) به شمار می رفت. یک نظر دیگر وی نیز اشتباه است که «در سال ۱۷۸۴ طرحی برای تقسیم آذربایجان میان ایران و روسیه وجود داشت»، زیرا حکومت ارمنی تنها بر بخشی از مناطق ارمنی باید پایه گذاری می شد و نه فتحعلی خان و نه خان های دیگر هیچگونه حقی در اداره آن نداشتند. بویژه آنکه قراداغ یک منطقه ارمنی نشین قدیمی حتی خیلی پیش از پیدایی مردمان ترک زبان در منطقه بود. با انعقاد قرار داد میان ایران و روسیه مشکلاتی در روابط روسیه با هراکل دوم بوجود می آمد زیرا او در خان نشین ایروان به جمع آوری مالیات می پرداخت و پس از بر پایی حکومت ارمنی وی از این امتیاز محروم می گردید. پس از الحاق قراباغ کوهستانی به حکومت ارمنی، روابط تزار با ابراهیم، خان قراباغ و جلالد ارمنیان تیره می شد.

حضور مرتضی قلی خان مدعی تاج و محمد خان کرد که سفیر علی مراد خان زند یک مدعی دیگر شاهی در مزدوک بود، در حد فاصل پتربورگ و اصفهان نیز غیر قابل پیش بینی بود. هر دو در انتظار زمان مناسب بودند. هر دو منتظر دعوت از پتربورگ بودند و این در حالی بود که کاترین در مورد آن پوتیومکین را سرزنش می کرد زیرا از احتمال بروز جنگ واهمه داشت. کاترین عجله ای بخرج نمی داد و منتظر بود سرنوشت مدعیان تاج و تخت ایران در کارزار مشخص گردد. در این میان هم پیمانی مخفیانه برادران قاجار نیز مطرح بود که بر اساس آن در هر صورت راجع به استقرار خاندان قاجار فکر می شد. بعدها این امر را شرکت مرتضی قلی خان در طرح توطئه ابراهیم خان قراباغی بر علیه زوبوف نشان داد.

این نظریه ز. شارا شنیدزه نیز محتمل بنظر می رسد که «آغا محمد خان معتقد بود که حضور مرتضی قلی خان در روسیه کافی بود تا کاترین علی مراد خان را بعنوان شاه ایران برسمیت نشناسد، بویژه آنکه شخص اخیر خود را در اصفهان شاه ایران خواند و خود را در وضعیت نامناسبی قرار داد». شارا شنیدزه همچنین متذکر می شود که «کاترین دوم به احتمال قوی مرتضی قلی خان را به عنوان گروگان در روسیه نگهداری می کرد و تمایلی به همکاری با آغا محمد خان نداشت و می خواست تنها با علی مراد خان مذاکره کند». این مطلب را نیز باید مورد توجه قرار داد که مرتضی قلی خان نه به خواست خود بلکه بر اساس توافق با آغا محمد خان به روسیه رفته بود زیرا در صورت موفقیت، آغا محمد خان می توانست مهمترین موقعیت را در ایران به برادر کوچک خود بدهد و خاندان قاجار در هر صورت به قدرت می رسید. با این حال حتی اگر توافق برادران قاجار را نیز محتمل بدانیم، نمی توان این امر را منکر شد که مرتضی قلی خان می توانست سیاست دوگانه در پیش گرفته باشد زیرا او میل داشت به کمک روسیه به تاج و تخت ایران برسد و آغا محمد خان نمی توانست به کمکهای روسیه امیدوار باشد. پس اگر آغا محمد خان بدون کمک خارجی پیکار می کرد، لیکن مرتضی قلی خان تنها به کمک سپاهیان روسیه می توانست موفق گردد. اما این امر بدین معنی است که مرتضی قلی خان نمی توانست مدت طولانی در مزدوک متوقف و منتظر حمله سپاه روسی گردد. لیکن زوبوف تصمیم نداشت عملیات خود را علیه ایران گسترش دهد. در هر حال سرنوشت مدعیان شاهی ایران کاترین دوم را تحت تأثیر قرار نمی داد بویژه آنکه هر دو آنها «در مشت» او قرار داشتند. پس از تصرف کریمه توسط سپاه روسیه در سال ۱۷۸۳، ملکه روسیه نگران «روباهای» سلطان ترک بود.

مسئله حکومت ارمنی بتدریج اهمیت خود را از دست می داد تا اینکه کنت فرانسوی و به احتمال قوی جاسوس این کشور یعنی فریر سوپف وارد اصفهان شد و مسئله تشکیل حکومت ارمنی به باد فراموشی سپرده شد.

در تاریخ اشتباها "مأموریت فریر سوپف در ایران به عنوان رقابت با روسیه تلقی شده است، زیرا که منافع دیپلماتیک انگلیس در تیرگی روابط روسیه-فرانسه در نظر گرفته نشده است.

روز ۱۱ ژانویه سال ۱۷۸۷ پیمان دوستی همکاری تجاری میان روسیه و فرانسه منعقد شد و کاترین دوم در پتربورگ از سگور سفیر فرانسه سؤالی در مورد مأموریت ضد روسی کنت فریر سوپف در سال ۱۷۸۴ در ایران مطرح کرد. سفیر پاسخ داد که مأمور فرانسوی خود کامانه از حدود وظایفش بعنوان یک ناظر ساده عدول کرده بود و فرانسه دلایل جدیدتری برای عملیات روسیه در اختیار داشت. بدیهی است که سفیر فرانسه نمی توانست اسرار جاسوسی فرانسه را آشکار سازد. کلاً احتمال دارد که علی مرادخان خسته از تعلق های روسیه، مأموریت فریر سوپف را برای تحت فشار قرار دادن کاترین دوم در جهت امضاء پیمان روسیه-ایران مورد استفاده قرار داده باشد. در چنین شرایطی، مأمور فرانسوی اخبار مربوط به ایجاد پیمان مشترک ایران، فرانسه و

ترکیه در برابر روسیه را گسترش می داد. کاترین بلافاصله عکس العمل نشان داد و سفیر خود تومارا را به اصفهان فرستاد و نسخه نهایی پیمان را به او واگذار نمود. در این پیمان کاترین و پ. یوتیومکین موادی در مورد تجاوز ترکیه به ایران، و اتحاد ارمنستان غربی و شرقی و نیز گرجستان غربی و شرقی گنجانده بودند.

به منظور ایجاد اطمینان در مورد این عمل کاترین دوم، اعلام شد که سفیر ترکیه برای مذاکره با علی مرادخان وارد اصفهان شده است

و هوسپ آرغوتیان در تاریخ ۲۵ آوریل ۱۷۸۵ به پ. یوتیومکین اطلاع داد که علی مرادخان «ناراضی از تعلق روسیه» در پی همکاری با پاشای آخالسخا برآمده است. این عمل اسقف اعظم ارمنیان برای فعال تر شدن عملیات کاترین بود، اگر چه دیگر علی مرادخان در قید حیات نبود و اسقف نیز از این امر آگاهی نداشت.

گ. س. یوتیومکین روز ۱۱ سپتامبر ۱۷۸۴ م. به سرهنگ و س. تومارا اعلام کرد که «ملکه معتقد است باید از تمایل علی مرادخان جهت انعقاد پیمان تا حکومت تزاری به نفع روسیه استفاده

کرد» و لذا به سفیر مأموریت داد بی درنگ راهی اصفهان گردد و «در شرایط عدم سازگاری باب عالی عثمانی از اقدامات آن جلوگیری نماید». در عین حال او تأکید می کرد که اگر «ملت ارمنی بعنوان حائلی میان روسیه و ترکیه در آید» امنیت روسیه تأمین خواهد شد و این فکر به موازات «استراتژی تدافعی» کاترین دوم بود.

«تصمیم» اتخاذ شده برای «عزیمت بی درنگ» چندان هم جدی نبود زیرا کوتاهترین مسیر انتخاب نشده بود و باید از کردستان ایران و مرز ایران و ترکیه می گذشتند بدین معنی که مدت مسافرت طولانی تر و فرصت مناسب از دست می رفت. غیر از آن اگر کاترین واقعا تمایل به این پیمان داشت می توانست به سرکنسول روسیه در ایران یعنی ای. تومانوسکی مأموریت دهد تا پیمان روسیه و ایران را با مرادعلی خان اصلاح نماید و متن نهایی را آماده سازد.

۳۰ سپتامبر همان سال پ. س. یوتیومکین (یعنی ۱۹ روز بعد از دستور عزیمت تومارا به ایران) کار نهایی کردن دستورها را به پایان برد.



L. Dubeuv, La Perse, Paris, 1841

قابل ذکر است که رسیدن خبر بیماری علی مراد خان و شرکت پسرانش در جنگ‌ها بجای پدر به پتربورگ باعث شد روسیه سیاست انتظار پیشه کند و در صورت به قدرت رسیدن آغامحمد خان، حکومت تزاری در مقابل عمل انجام شده قرار نگیرد.

با توجه به این که فرمانهای داده شده به تومارا توسط پ.س. پوتیومکین تهیه شده بود. نمی توان شک کرد که میان کاترین و پ.س. پوتیومکین مبارزه مخفی جریان داشت و تا زمان فعالیت فریر سوف فرانسوی و بروز کاذب پیمان ضد روسی علی مرادخان زند با فرانسویان ادامه یافت. به احتمال قوی به همین علت بود که کاترین دوم سفیر خود تومارا را به ایران فرستاد تا پیمان ایران و روسیه را امضاء کند. چنان که پیداست، در میان کلیه طرفها پ.س. پوتیومکین بیشترین توجه را داشت و می خواست با علی مراد خان پیمان امضاء کرده او را به عنوان شاه ایران برسمیت بشناسد و اما در صورت استقرار حکومت قاجار، آن را در مقابل عمل انجام شده قرار دهد و در صورت نیاز تهدید به جنگ نماید، اگر چه این جنگ توسط آغا محمدخان در سال ۱۷۹۵ آغاز شد.

طرح اولیه پیمان نامه تنظیم شده توسط پ.س. پوتیومکین بر اساس تعرض ترکها به ایران تهیه شده بود زیرا در اینصورت روسیه باید از ایران در برابر تجاوز ترکیه حمایت کند و برای ایجاد توازن باید حکومت ارمنی پدید می آورد و نفوذ خود را بر سراسر حوزه دریای خزر حاکم می نمود و با این عمل آرزوی پتر اول را برای گشودن راهی به سوی آسیا جامه عمل می پوشاند. با این حال در سپتامبر ۱۷۸۴ مشخص شد که نظریات کاترین در مورد پیمان روسیه و ایران از بازنگری اساسی طرحهای اولیه ایرانی پیمان نامه نیز ناشی می شد. این بازنگری با مسئله الحاق ارمنستان غربی و گرجستان غربی به روسیه ارتباط داشت که خود دارای اهمیت زیادی در روابط ارمنیان با گرجیان بود و در واقع مستقل از سیاست و طرح تزاریسم در تبدیل ارمنستان به یک حائل مرزی، چنین نیز می شد. در عین حال باید بیاد آورد که این طرح در سال ۱۷۸۳ زایش یافت یعنی زمانی که کریمه و گنور کیوسکی طی پیمانی به روسیه ملحق شدند. این «حائل» مرزی می بایست نخستین ضربه ترکها را دریافت می کرد و خود باعث ویرانی ها و تلفات سنگین در ماوراء قفقاز می گردید.

در عین حال این طرح که از نظر منافع ملی ملل ارمنی و گرجی اهمیت داشت، نه تنها حکومت تزاری بلکه امنیت ملل ارمنستان و گرجستان را نیز تأمین می کرد. مستقل از مناسبات ایران و ترکیه، اگر روسیه توافق می کرد از ایران در برابر تجاوزات ترکیه دفاع کند، شرایط اساسی زیر در بخش نخست نسخه بازنگری شده پیمان روسیه و ایران پیش بینی شده بود:

الف) استانهای باستانی ارمنی یعنی ایروان، نخجوان، قراباغ و قراداغ به روسیه ملحق شوند. هدف از این کار احیاء حکومت ارمنی است که شامل این استانهای ارمنستان شرقی می شد و باید توسط دولت ارمنستان اداره می گردید. موقعیت اخیر در طرح اولیه پیمان تفسیر نشده بود، گر چه اهمیت فراوانی برای ملت ارمنی داشت، مسئله این است که پادشاهی ارمنستان و امر نامزدی شاه ارمنی در طرح اولیه نادیده گرفته شده بود. لیکن می دانیم که در طرح اولیه یک پیمان دیگر ("پیمان نامه ملل روس و ارمن" متعلق به اسقف اعظم هوسپ آرغو تیان) وابستگی ارمنستان به روسیه باید نه تنها از طریق پرداخت خراج به روسیه از منبع معادل طلا و نقره ارمنستان بلکه توسط در خواست ارمنیان از کاترین برای تعیین شاه ارمنستان از میان ارمنیان و یاروسهای نزدیک (به احتمال قوی پ.س. پوتیومکین) می بود. نیز باید افزود که پ.س. پوتیومکین و بویژه مأمور و قوم و خویش او گ. آ. پوتیومکین دارای احترام فراوانی بویژه در مورد مسئله قراباغ بودند.

بعدها در پایان جنگ دوم ایران و روسیه، خ. ی. لازاریان چهره سرشناس اجتماعی ارمنی در نوشته خود تحت عنوان «در تکمیل پیشنهادهایی پیرامون گرجستان» توصیه می کند که بعنوان پادشاهی نیکلای اول تزار روسیه، لقب پادشاه ارمنی نیز افزوده شود.

مسئله تشکیل حکومت ارمنی در بخش نخست پیمان ایران و روسیه، و این که یک دولت ارمنی باید در رأس آن قرار می گرفت و نه پادشاه ارمنی، نشان می دهد که موضوع حکومت متمرکز ارمنی نبود و دقیقاً از مدل پیشنهادی شاهامیر شاهامیریان پیروی می کرد و نوعی جمهوری پارلمانی پیش بینی می گردید که توسط حکومت ارمنی اداره می شد.

ب) کلیه خان نشین های حاشیه دریای خزر، شامل دربند، قوبا، باکو، شیروان، تالش، استانهای ایرانی حاشیه خزر، گیلان، مازندران، استرآباد (گرگان) به روسیه ملحق می شد.

بدین ترتیب آرزوی پتر اول جامه عمل می پوشید که پس از جنگ بیست ساله او با سوئدی ها و بعد از گشودن "پنجره ای به سوی اروپا" مترصد گشودن "پنجره ای بسوی آسیا" شده بود. بنابراین مسیر بازرگانی به سوی هند باز می شد و جاده ابریشم گیلان به طرف خلیج فارس و دریای عمان و بسوی میانرودان بدست می آمد.

ج) در برابر سازش های ایرانیان، روسیه می بایست علی مرادخان زند را بعنوان شاه ایران به رسمیت می شناخت و از ایران در برابر ترکها حمایت می کرد. بدین منظور در پیمان بند مربوط به انعقاد پیمان مشترک دفاعی ایران و روسیه بر علیه ترکیه پیش بینی شده بود.

د) در طرح پیمان پیش بینی شده بود که قرارداد بازرگانی جدیدی میان ایران و روسیه به امضاء برسد و این باید بر اساس کلیه قراردادهای منعقد شده قبلی میان دو کشور می بود و می بایست متضمن ورود روسیه به بازار آسیا می شد.

ه) پیمان روسیه و ایران باید در اصفهان توسط و. س. تومارا سفیر روسیه و علی مرادخان زند نسخه برداری می شد و در پتربورگ می بایست به تأیید دولت روسیه و هیئت نمایندگی ایران می رسید.

و) پس از امضاء و تنفیذ پیمان روسیه و ایران، روسیه رسماً "علی مرادخان زند را بعنوان پادشاه ایران برسمیت می شناخت و در سن پتربورگ و اصفهان نمایندگی سیاسی دو کشور برقرار می گردید.

بخش دوم پیمان روسیه و ایران پس از موفقیت "پیمان دفاعی مشترک ایران و روسی" تنفیذ می شد (پس از حمله ترکیه به ایران) و از مواد زیر تشکیل شده بود.

الف) سپاهیان روس ارمنستان غربی را از دست ترکها آزاد می کنند. سپس ارمنستان غربی با ارمنستان شرقی متحد میگردد تا ارمنستان مستقل و متحد تشکیل گردد. "پیمان های ضروری" با این دولت به امضاء می رسد. مفهوم آن در متن قرارداد مشخص نیست غیر از یکی از آنها، که چنین قید می شود، علی مرادخان زند باید توافق نامه ای را امضاء کند که بر اساس آن متعهد می گردد "به حساب ارمنستان متحد نباید قلمرو خود را گسترش دهد".

ب) گرجستان شرقی با غربی متحد شود و حکومت متحد تشکیل گردد. و بر این اساس مرزهای گرجستان گسترش یافته سرزمین آخالسختا (با اکثریت جمعیت ارمنی) و ایمرت به آن منضم می شود و ایران در قبال آنها ادعایی نخواهد داشت.

ج) پس از آزادسازی گرجستان غربی و اتحاد آن با گرجستان شرقی، روسیه گرجستان غربی را نیز تحت حمایت خود در خواهد آورد و سرزمین های الحاقی بر آن یعنی آخالسختا و ایمرت نیز مشمول این حمایت خواهند بود.

بدین معنی که ارمنستان متحد در شرایط مساعدتری نسبت به گرجستان قرار میگرفت زیرا بصورت حکومت مستقل امپراتوری روسیه باقی می ماند تا اینکه "قراردادهای ضروری" نامشخص مطابق بند دوم پیمان تنفیذ می شوند.

د) ایران این حق را برای خود محفوظ می داشت تا اراضی امپراتوری عثمانی را به خاک خود منضم کند.

بدین سان مسئله اتحاد ارمنستان غربی و شرقی و گرجستان شرقی و غربی برای ملل ارمنی و گرجی دارای اهمیت عظیم مترقیانه بود.

این دو حکومت باستانی شرق پیش از بیابان رسیدن سه دهه اول سده ۱۹ و جنگهای ایران و روس و ترکیه و روس قادر به احیاء حقوق ملی و مرزهای تاریخی خود می گردیدند.

روند آتی رویدادها باعث نومیادی ارمنیان و گرجیان شد. براساس داده های آکادمیسین آ. و. هوانیسیان، تو مارا سفیر روسیه و محمد خان سفیر ایران بفرمان پ.س. پوتیومکین با در درست داشتن متن اصلاح شده پیمان و استوارنامه تو مارای سفیر (امضا شده در ۱۱ سپتامبر ۱۷۸۴) در اوایل اکتبر ۱۷۸۴ راهی پتربورگ شدند. آنها در تفلیس و اچمیادزین اطلاعاتی در مورد اوضاع حاکم بر ایران و محل استقرار علی مرادخان زند بدست آوردند. لیکن نخستین اقدام برای ورود به ایران از طریق نخجوان به ناکامی انجامید، زیرا ترکها جاده ها را بسته بودند و هیئت نیز نیروی پاسدار به همراه نداشت. دومین اقدام آنها از طریق حوالی آرات صورت گرفت با این حال آنها قدری از مقصد خود دور افتادند.

سرانجام هیئت نمایندگی با غلبه بر ۱۲۰ کیلومتر راه، به شهر خوی رسید، اما ادامه مسیر آنها توسط استاندار محل احمد خان متوقف شد. در همین جا از خبر مرگ علی مرادخان اطمینان حاصل کردند. او در ۷ فوریه ۱۷۸۵ در یکی از روستاهای نزدیک اصفهان بدرود حیات گفته بود. ادامه مسافرت دیگر بی مفهوم بود. در خوی تو مارا از همسفر خود محمد خان جدا شده و شخص اخیر نیز عازم اصفهان گردید. پیش از عزیمت از خوی، تو مارا طی نامه ای از جعفر خان فرزند علی مراد خان خواست تا از پدرش پیروی کرده از حمایت روسیه برخوردار گردد. او این نامه را همراه هدایایی توسط یکی از ارمنیان ساکن در آستراخان (هشترخان) برای وی فرستاد و او نیز به تفلیس بازگشته اخبار ناگواری به همراه آورد. براساس آن آغامحمد خان با استفاده از آشوبی که بخاطر مسائل سیاسی در اصفهان پیش آمده بود و سپاهیان جعفر خان مجبور به عقب نشینی شده بودند، طرفداران زند را قلع و قمع کرده بود.

گرچه آرزوهای ارمنیان جامعه عمل نیوشیدند، با این حال برای نخستین بار در تاریخ ایران، ارمنستان و روسیه اقدام به اتحاد ارمنستان غربی و شرقی و احیاء و برپایی حکومت ارمنی گردید. این یک رویداد تاریخی بود و افق های جدیدی برای مبارزات آزادیبخش قوم ارمن می گشود.

## **Շայ պետականության վերականգնման պարսկական մի ծրագիր**

(Ռուս-իրանական 1784 թ.-ի պայմանագիրը՝ Ալի-Մուրադ խան Ձենդի իրանական նախագծով Չայկական պեդություն կապմավորելու մասին)

*՝ անՇե Կ ԷՅ ԹՅ Կ  
à 3 i Û³ . Շi անՇԹ Կ 1 անի ան, աննն»եան*

*² Û÷á÷áđÛ*

Իրանի, Ռուսաստանի եւ Չայաստանի պատմության մեջ առաջին անգամ Երեւանի, Նախիջեւանի, Ղարաբաղի եւ Ղարադաղի խանություններից բաղկացած հայկական պետության վերականգնման նախագիծը 1784 թ.-ին կազմվել է իրանյան գահի հավակնորդ Ալի-Մուրադ-խան Ձենդի կողմից՝ ռուս-իրանական պայմանագրի նախագծի տեսքով:

Այդ պայմանագրով նախատեսվում էր նաեւ բոլոր մերձկասպյան մարզերը միացնել Ռուսաստանին, եթե Ռուսաստանը ճանաչի Ալի-Մուրադ-խան Ձենդին որպես Իրանի շահ եւ պարտավորվի Իրանը պաշտպանել թուրքական ագրեսիայից: Հետագայում Եկատերինա Երկրորդ եւ Պ. Պոտյոմկինի կողմից վերամշակված եւ բարեփոխված պայմանագրով նախատեսվում էր վերամիավորել ինչպես Արեւելյան եւ Արեւմտյան Չայաստանը, այնպես էլ Արեւելյան եւ Արեւմտյան Վրաստանը:

Ալի-Մուրադ-խան Ձենդի մահվան պատճառով, որը տեղի ունեցավ 1785 թ.-ի փետրվարի 7-ին Սպահանից ոչ հեռու գտնվող Կոգրու գյուղում, ջրգողությունից, այս ծրագիրը մոռացության ենթարկվեց:

Թեեւ հայ ժողովրդի նվիրական երազանքն այդպես էլ չիրականացավ, այնուամենայնիվ Ռուսաստանի, Իրանի եւ Չայաստանի պատմության մեջ առաջին անգամ փորձ արվեց միավորելու Արեւելյան եւ Արեւմտյան Չայաստանը եւ վերստեղծելու հայկական պետություն: Դա պատմական մի հսկայական իրադարձություն էր, որը հորիզոններ էր բացում հայ ժողովրդի ազատագրական պայքարի առջեւ:



---

## **An Iranian plan to reestablish the independence of Armenia**

**Boris Balayan**  
**Doctor of History, Professor**

### **Summary**

In this article, the author tries to represent the historical events relating the reestablishment of the independence of Armenia which was a matter of negotiation and an agreement in 1784 between Ali Morad Khan of Zand, the claimer for the Kingdom of Iran and Russia. According to this agreement if Russia recognized Ali Morad Khan of Zand dynasty and support him against the turks, he would donate all Caspian coasts to Russia, instead both would recognize the independence of Armenia consisting of provinces of Yerevan, Nakhijevan, Karabagh and Karadagh, in later periods Catherine II and P. Potyomkin did some modification to that plan, according to that, unity of East and West Armenia and East and West of Georgia was foreseen.

The autho discusses, in detail, the interference of different interested sides to this plan.

The plan had an unsuccessful end by the death of Ali Morad Khan in February 7, 1785, in a village near Isfahan.

Although the historical wishes of the armenian people didn't come true, but, for the first time in the history (after the decline of Armenian Kingdom ,1045 in Armenia, 1375 in Cilicia) of Iran, Russia and Armenia, a plan such the mentioned one was represented and the interested parties tried to unite the Eastern Band Western Armenia and establish an armenian state.

## «شاهنامه»، میهن نامه است

نوشته :

پرفسور رحیم مسلمانیان قبادیانی

باری گواه بر این گفتگو بوده ام:

فردوسی پیش شما، تاجیکان چه جایگاه دارد؟

در شمار ده تن ابرمرد فرهنگ و ادب و سیاست می آید.

اگر هفت تن؟

یکی فردوسی.

اگر سه تن؟

یکی فردوسی.

اگر دو تن؟

یک فردوسی...

این پرس و پاس مرا به اندیشه برد...

در واقع، سخنوران توانمند را، از روی آن مرامی که دنبال می کنند، به سه گروه جدا نموده اند:

۱ - آنهایی که تنها در اندیشه هنر هستند، یعنی که شعر ایشان «هنر برای هنر» است؛

۲ - آنهایی که گاهی دست به سیاست می یازند، یعنی متوجه محیط خود نیز هستند، به ابزار غم و درد

همزمانان می پردازند؛

۳ - آنهایی که دید سیاسی شان با میهن پیچیده است و همه رسالت خویش را در خدمت به دیانت و میهن

دانسته اند.

یکی از این گروه سوم رودکی سمرقندی است که جایگاه بخارای خود را نه کمتر از بغداد خلفا می دانست:

امروز به هر حال بغداد بخاراست...

و دیگری از همین گروه - ایرانسرای فردوسی توسی ست، همانی که این سخن:  
چو ایران نباشد، تن من مباد!

برایش یک سخن موزون و عادی نیست، بلکه مغز مرام اصلی هستی او می باشد. اگر چه ارزش میهن خواهی «شاهنامه» نیازی به گفتگو ندارد، تنها یک نکته یا درس می شود، از «داستان پرآب چشم»، یعنی «رستم و سهراب» داستانی که به یقین اینجانب، ارزشمندترین و نازک ترین گره را در بر کرده است؛ و آن نبرد پدر و پسر می باشد: پدری که در حال دفاع از ایران قرار دارد، و پسری که در جستجوی پدر است. شایسته تأکید است که ایدئال هر دو هم پاک و بی آرایش می باشد. و اما پیروزی با پدر است. اگر چه در نیرو، وی ناتوان تر از پسر است، چرا که هم ایدئالش والاتر (میهن) است، هم تجربه بیشتر دارد...

این تابش میهن خواهی «شاهنامه»، نقشی دوگانه در سرنوشت نام سخن سرای بزرگ، بازیده است: میان نیک خواهان بر دوستانش افزوده، و میان بدخواهان، دشمنانش. و این دو طایفه، تمام هزار سال گذشته بوده اند، از جمله دشمنانش که اکنون راه و روش های دیگر را پیش گرفته اند، و متأسفانه، موفق هم هستند. همزمان، روی این معنی باید تأکید شود که نمایه وطن خواهی حکیم فردوسی در «شاهنامه» هرگز بر ضرر خلقی و قومی و نژادی نمی باشد، چرا که محک رفتار شاعر بزرگ ما، همیشه و در همه حال، داد و راستی بوده است. همان غریزه هایی که برای همگان، سازنده بوده اند، و سازنده هستند. اگر این چنین نبود، یک فرانسوی، شیفته فردوسی نمی شد و یک عمر گرانبایه خود را به «شاهنامه» نمی بخشید. اگر این چنین نبود، یک دانشمند روس، بیش از بیست سال خود را در زندان سیبری، همراه با «شاهنامه» بسر نمی برد... این پیشگفتار دراز، برای آن بود، تا روشن گردد که چرا حکیم فردوسی پیش تاجیکان، عزیز و مکرم است. (نمی گوئیم که پیش ایرانیان گرامی، گرامی نیست).

مظلومیت تاریخی تاجیکان که قدیمی ترین ساکنان بومی آسیای مرکزی هم هستند<sup>(۱)</sup>، از اهل تحقیق پوشیده نیست. آنها، پس از شکست سامانیان، یک روز خوش سیاسی نداشته اند. به گفته شاعر ملی تاجیکان استاد بازار صابر که امروز در آمریکا بسر می برد و بار می کشد:

هر چه او از مال دنیا داشت، داد.

خطه بلخ و بخارا داشت، داد.

سنت والا و دیوان داشت، داد.

تخت سامان داشت، داد.

دشمن دانش گدایش «دانش» سینا گرفت،

دشمن بی سنتش دیوان مولانا گرفت،

دشمن صنعت فروشش صنعت بهزاد برد،

دشمن بی خانه اش در خانه او جا گرفت.

داد او از دست گرز رستم و سهراب را،

بربران ناتوانی را توانا کرد او.

نام خود را همچون گور رودکی از یاد برد،

قاتلان خویش را مشهور دنیا کرد او<sup>(۲)</sup>.

پیروزی انقلاب بلشویک های روسیه از مظلومیت تاجیکان نکاست، بلکه افزود: دولت بخارا، اگر چه والیانش منیعت، یعنی مغولی نژاد بودند، در قلمرو کشور، از جمله دربار هم، زبان و ادب و فرهنگ تاجیکان حکم می رانند، از میان برداشته شد و دیگر کشوری با نام «بخارا» عرض هستی نمی کند.

چون در ۱۹۲۴/۱۳۰۳ جمهوری خودمختار تاجیکستان در هیأت ازبکستان تشکیل شد، و در ۱۹۲۹/۱۳۰۸ جمهوری مستقل شوروی سوسیالیستی تاجیکستان، بدون مراکز و شهرهای تاریخی و سیاسی و فرهنگی اش (مانند: سمرقند و بخارا و نسف و ترمذ...) بنیاد یافت، صدرالدین عینی بخارایی که دوراندیشانه زندگی را در سمرقند اختیار کرده بود، همان راه حکیم فردوسی را پیش گرفت. عینی بی خطا دریافت که برای بازسازی هویت سیاسی، تاجیکان نیاز به خود شناسی دارند؛ و اما این امر میسر نمی شد، مگر آشنایی با مفاخر فرهنگی و تاریخی. و عینی در همین راستا، از سویی دیگران را تشویق می کرد، هم خود کارهایی انجام می داد، چنانچه مقاله و رساله های او در باره روزگار و آثار و جایگاه رودکی، فردوسی، بوعلی سینا، مقنع، تیمور ملک، کمال خجندی، واصفی، میرزا بیدل، نوایی و... اهمیت بزرگی در آن روزگار داشتند، و هنوز هم دارند. از جمله کتاب وی «در باره فردوسی و «شاهنامه» او» (۱۹۳۴/۱۳۱۳) زمینه ای فراهم آورد برای «شاهنامه» شناسی گسترده نه تنها در تاجیکستان، بلکه در سراسر قلمرو اتحاد شوروی سابق.

سال ۱۹۳۴/۱۳۱۳ کانون نویسندگان تاجیکستان بنیاد یافت و نخستین رئیس این کانون ابوالقاسم لاهوتی کرمانشاهی، شاعر انقلابی و فراری ایرانی بود. در روز یکم از همایش، مسائل تشکیلاتی را بررسی کردند و روز دوم را به حکیم فردوسی و «شاهنامه» او اختصاص دادند، با سخنرانی و «شاهنامه» خوانی مشغول شدند. بویژه خوانش استاد رحیم هاشم سمرقندی، بسیار کسان را، از جمله ساتم خان الغ زاده را که آن روزگار نویسنده و روزنامه نگار جوانی بود، تسخیر نمود.

با درخواست فرهنگیان تاجیک، حکومت جمهوری تاجیکستان همان سالها تصمیم گرفت که پیکره حکیم فردوسی در پایتخت جمهوری گذاشته شود. همان سال ها نویسندگانی، چنانچه عبدالشکور پیر محمد زاده، غنی عبدالله دست به نمایشنامه، بر اساس سوژه های «شاهنامه» زدند. فردوسی در تذکره و کتاب های دسته جمعی، درس نامه های دبیرستانی (هر سه مقطع) و دانشگاهی جای سزاوار خود را پیدا نمود؛ در دانشگاه دولتی تاجیکستان، زیر سرپرستی استادان، بویژه روانشاد پروفیسور حسین زاده، صدها پایان نامه ارزشمند نوشته شده و اکنون در «گنجینه جامی» (که بخشی از کتابخانه علمی دانشگاه می باشد) نگاهداری می شوند. داستان های جداگانه «شاهنامه» به خط سریلی تاجیکی بارها به چاپ رسیده است. متن کامل «شاهنامه» که علمی و تنقیدی نیز بشمار می آید، سالهای ۱۹۲۴م-۱۹۶۶م در ۹ مجلد، همراه با جلد ویژه فرهنگ نامه چاپ و نشر شد. با مصلحت های سودمندانه میرزا ترسون زاده و باباجان عسفو روف، فیلم سازان تاجیک سریال های مشهور و «رستم و سهراب»، «کاوه آهنگر»، «سیاوش»- را به میدان آوردند که مورد پسند جهانیان هم قرار گرفتند. ایرانشناسان شوروی سابق، از جمله برتلس<sup>(۳)</sup>، دیاکونف<sup>(۴)</sup>، استاریکف<sup>(۵)</sup>، عثمانف<sup>(۶)</sup> و... شاید هم در پیروی از پژوهشگران تاجیک، کارهای ارزشمندی انجام دادند.

دولت مردم فرزانه تاجیک، آکادمیسین باباجان غفوروف، آن زمان ریاست انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم اتحاد شوروی را برعهده داشت (۱۹۷۷-۱۹۵۶)، بنابر دلیلی که جایگاه فرهنگی و سیاسی «شاهنامه»- را خوب می شناخت، گروهی از ایرانشناسان ورزیده را (مانند یوگنی برتلس، آندره برتلس، محمد نوری عثمانف، رستم علی یف و...) برای تهیه متن انتقادی «شاهنامه» موظف نمود، حاصل آن تلاش ۹ مجلد خوش کیفیت است که تا کنون هم از جمله متن های معتبر بشمار می آید.

در ازبکستان پروفیسور شاه اسلام شاه محمودوف با کار شرافتمندانه ترجمه ازبکی شاهکار حکیم فردوسی سالها مشغول شد و بیانگر موفقیت های وی این است که با جایزه بین المللی «فردوسی» (۱۹۷۳/۱۳۵۲) سرفراز گردید. دانشمند دیگر ازبکستانی، رئیس کرسی ادبیات کلاسیک در دانشگاه آموزگاری بنام نظامی

تاشکند، پروفیسور حمید جان حامدی، در زمینه ترجمه های موجود ترکی «شاهنامه» پایان نامه های دکترای و فوق دکترای خود را نوشت و امروز از فردوسی شناسان مشهور آسیای مرکزی بشمار می آید.

در تاجیکستان، در فاصله هفتاد ساله اخیر، کار بسیاری پدید آمد. می توان گفت، همه پژوهشگرانی که با ادبیات، بویژه بخش کلاسیک آن سر و کاری داشته اند، کم یا بیش با فردوسی و «شاهنامه» او نیز مشغول شده اند، میان آنها، بخصوص پروفیسور موسی برجیف<sup>(۷)</sup>، دکتر شریف شکوروف<sup>(۸)</sup>، دکتر ولیجان صمد<sup>(۹)</sup>، با بررسی موضوع خیلی ارزشمند: نقش «شاهنامه» در روزگار فرهنگی، حتی سرنوشت اجتماعی مردمان دیگر، مشغول هستند. نامبرده کتاب ارزشمندی با عنوان «فردوسی و شاهنامه در قفقاز» چاپ و نشر کرده اکنون کار بزرگی دیگر با نام «چرنی شفگی و فردوسی» انجام می دهد.

الغ زاده، همان که نامش با گرمی یاد شد، بجز اینکه در باره فردوسی و نامه جاودانه وی پژوهش انجام داد و مقاله ها نوشت، «شاهنامه» را به نثر برگردان هم کرد، و سرانجام داستان بلندی هم از روزگار و سرنوشت حکیم به میدان آورد. کار جدی و ارزشمند استاد الغ زاده در زمینه سروده حکیم فردوسی «داستان ها از شاهنامه» عنوان دارد و آن از دو کتاب عبارت است: کتاب نخست سال ۱۳۵۵/۱۹۷۶، و سالی بعد کتاب دوم دسترس خوانندگان شد. این رقم نشاط انگیز خواهد بود که شمارگان کتاب یکم پنجاه هزار بود و کتاب دوم (که همراه با کتاب یکم چاپ شد) چهل و پنج هزار تیراژ داشت. این نکته، یعنی ۹۵ هزار جلد برای جمهوری ای که تاجیکانش در حدود سه میلیون تن بود، یک معنی باریک و گرم را در خود نهان دارد.

و اما بزرگترین کار استاد ساتم خان الغ زاده، نه تنها در رابطه با حکیم فردوسی، بلکه در تمام طول عمر پربرکات نویسنده گی ایشان، در نظر کمینه، زمان «فردوسی» می باشد. این داستان بلند در سال ۱۳۶۳/۱۹۸۴- ۱۳۶۶/۱۹۸۷ نوشته شد و در سال ۱۳۶۷/۱۹۸۸ به رسم الخط سریلی تاجیکی به تعداد بیست هزار جلد، توسط انتشارات «ادیب» به چاپ رسید. دو سال بعد، در سال ۱۳۶۹/۱۹۹۰ این رمان را انتشارات «عرفان» به رسم الخط فارسی در چهار هزار جلد نشر کرد.

رمان «فردوسی» در تاجیکستان جایزه دولتی «رودکی»- را دریافت کرد؛ در نمایشگاه جهانی کتاب تهران (۱۳۷۵) برنده جایزه شد، و تا آن جایی که آگاهی داریم، سه بار چاپ و نشر شد: نخست سال ۱۳۷۷، با قلم نویسنده محمد رضا سرشار (رهگذر) با نام «شب گرفتن ماه» در شکل تلخیص، در رشته مفاخر ایران (دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ سه هزار جلد)؛ دوم در همان سال ۱۳۷۷ از طرف دانشمند شناخته، دکتر آیتی؛ سوم در سال ۱۳۷۸ توسط انتشارات «سروش»، با توضیح آقای بهمن حمیدی (سه هزار نسخه).

گفتنی است که استاد ساتم خان الغ زاده پس از داستان «فردوسی»، نتوانست چیزی خلق کند و در تابستان ۱۳۷۷، در سن ۸۶ سالگی این جهان را بدرود گفت...

گواه بی بحث دیگر از مهر گرم تاجیکان به حکیم فردوسی این است که مردم ضمن تظاهرات بزرگ پانزده روزه سال ۱۳۷۰/۱۹۹۱ که همراه با اعتصاب غذای ده روزه بود، مجسمه لنین را در میدان بنام او برکنند، به میدان نام بلند «آزادی» را دادند، و اعلام داشتند که به جای این مجسمه، تندیس بزرگ حکیم فردوسی گذاشته خواهد شد. و سالی بعد، به مناسبت جشن نخستین سالگرد استقلال جمهوری تاجیکستان تندیس بلند و بزرگ و جاذبه دار حکیم فردوسی، استوار شد. باید حق داد که در این کار میهن پرستانه و ملت دوستانه شهید قدرالدین اسلانیف، رئیس شورای عالی و شهید مقصود اکرام، شهردار دوشنبه، اقدام های شایسته ای انجام دادند. به طوری که استاد بازار صابر گفته اند:

هیكل فردوسی در میدان «آزادی»

قبله میهن پرستان

قطب میهن

جایگاه توبه و سوگند مردان (...)

ای، زهی مقصود اکرم  
 شهردار صاحب اکرام!  
 جای لنین را به فردوسی تو دادی!  
 آن چنانی مسند ضحاک ماران را  
 پیر توسی بر فریدن داد!<sup>(۱۰)</sup>

و اما حکیم فردوسی، میان شاعران تاجیک، مورد توجه بی مانندی قرار گرفته است. حتی استاد ابو عبدالله رودکی سمرقندی که بنیانگذار ادبیات پارسی دری بشمار می آید و برخاسته از خاک کنونی تاجیکستان هم می باشد، این اندازه جذب توجه نکرده است. می توان گفت، شاعری نداریم که یاد گرمی از دانای توس نکرده و ارجی به شاه اثر او نهاده باشد. شاعرانی نیز هستند که به سخنسرای گرانمایه و آفریده گرانسنگ وی، دو تایی و بیشتر از آن شعر نبخشیده اند. میان هدیه های سخنوران تاجیک به پیر توسی، همه چیز هست: هم شعر بلند هنرمندانه، هم سخن سست و کم هنر، حتی گاهی با اشکال وزن و قافیه. و اما آنچه میان این همه شعر مشترک است و ارزشی برای این شعرها تأمین می کند، از سوئی، ابراز مناسبات گرم و در غایت احترام باشد، و از سوی دیگر جستن یاری و همکاری از او، در بازگشایی کورگره های زندگی بوده است...

به طور طبیعی پرسشی پیش می آید: چرا قدر و منزلت فردوسی و «شاهنامه» او نزد تاجیکان این اندازه بلند است؟ بلندتر از هر کس دیگر و هر جای دیگر در دنیا؟

امید است که این موضوع ارزشمند از جنبه های گوناگون و با دقت تام بررسی می شود، و اما پیشکی هم می توان گفت که این حال ریشه ای عمیق و توانمند اجتماعی دارد.

پوشیده نیست که شاه ستون «شاهنامه» ایران می باشد، یعنی میهن و این «میهن» برای تاجیکان درد بوده است - دردی سوزنده و جانکاه؛ زبان نمی گردد، و اما از واقعیت جای گریز نیست: دردی بی دوا، یعنی که سرطانی. قرن هاست که این درد بر تن این قوم بی آزار چسبیده، و کم کم مدارش را خشکانده است. چنانچه در ابتدای همین سده بیستم میلادی (که امسال به پایان می رسد) پان ترکیست ها تاجیکان را از شهرهایشان رانند، حتی از شهرهای اصلی و تاریخی شان، حتی از روستاهایشان؛ گاهی اگر نتوانستند خودشان را برانند، از هویت ملی شان محروم کردند. آنهایی که هویت برایشان از همه چیز بلند و گرامی بود، به کوهستان کوچ بستند، و در کوهستان یک جمهوری ساختند، با نام «تاجیکستان»؛ و اما آنانی که ماندند، به ناچار هویت خود را باختند، و یا در حال باختن قرار دارند.

اینکه در ۱۳۱۳، بامداد بنیاد جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان، نیمی از کنگره انجمن ادبی تاجیکان به فردوسی و «شاهنامه» اختصاص یافت، بی سبب نبود: آن تاجیکان روشن و بیدار (مانند: عینی بخارایی، اکرامی بخارایی، منظم بخارایی، حمدی بخارایی، فطرت بخارایی، پیرو سلیمانی بخارایی، رحیمی بخارایی، الغ زاده چستی، دهاتی سمرقندی، پیرمحمد زاده سمرقندی، برادران رشید و غنی عبدالله سمرقندی، بکتاش سمرقندی، یوسفی سمرقندی، ذهنی سمرقندی، رحیم هاشم سمرقندی، علیزاده سمرقندی و دهها تن دیگر شاعر و نویسنده و پژوهشگر و هزاران آموزگار) که از زادگاه خود محروم شده و در شهر دوشنبه گرد آمده و در صدد بنیاد پایتختی جدید، در روستایی ناآباد (با نام «دوشنبه») بودند، الم میهن را چون داغی در جگر برای همیشه داشتند، و درد این داغ را با سخنان حکیمانه حکیم توسی تازه کردن می خواستند، از مرهم «شاهنامه» درمان می جستند، برای نبرد خود شمشیر درست می کردند.

اینکه در سالهای اخیر، روی آوری به فردوسی و «شاهنامه» بیش از پیش افزون گشت، به همین پندار نیرو می بخشد، یعنی «شاهنامه» پدیده ای تنها ادبی و فرهنگی نبوده، بلکه به اندازه ای پدیده سیاسی و اجتماعی است. امروز، دولت تازه استقلال تاجیکان را که در یک گوشه دورافتاده و سنگلاخ سرزمین پهن آور این قوم مظلوم و بیچاره بنیاد یافته است، خطری تازه تهدیدش می کند. و اکنون شاعران و پژوهشگران و هنرمندان به

«شاهنامه» باز بیشتر روی آوردند، از روان پاک و جاودانه دانای توسی مصرانه یاری می خواهند. یاری می خواهند، تا مردم متحد باشند، از خواب غفلت سربردارند، دوست را از دشمن بشناسند، بی پدر را از پدردار جدا کنند؛ بزرگواری کنند و برخودی ببخشند و از دشمن بپرسند، میهن را گرامی دارند و برایش سر یک پای بایستند...

موردی پیش می آید که ظاهراً از موضوع فاصله دارد. از آن شعرهایی توسط مطبوعات ایران چاپ و پخش شده اند، خوانندگان خوش ذوق ایرانی دریافته اند که شعر تاجیکی بار معنی و زندگی را بیشتر می کشد، تا بار هنر را. گاهی با سرزنش هایی نیز رو به رو می شویم که هنر شاعران تاجیک پایین است. حتی در وزن و قافیه که الفبای شعر بشمار می آیند، می لغزند... روی چشم... راستی، عیب را گفتن جسارت است و شایسته تحسین، ولی ریشه آن را دیدن و احساس کردن، بی گمان، هنر است.

همه کوشش و تلاش روشنفکران تاجیک در حدود صد سال آخر، بر این بوده، تا این ملت زنده ماند. همین نظر امروز، در پایان سده بیستم میلادی و در آستانه هزاره سوم، هم متأسفانه، پا برجاست: بدخواهان سعی بر آن دارند، تا این قوم، چه در درون کشور، چه در بیرون آن، هویت خود را هر چه زودتر و پاکیزه بسازد، و دامن استقلال تاجیکستان برچیده شود.

اگر در شعر شاعران گرامی ایران، همان طوری که از مطبوعات به نظر می رسد، درد کم است و هنر بیش، این چنین معنی دارد که ملت بزرگوار و متین و شریف ایران، دردی خطرناک، خوشبختانه، ندارد (خدایا، هرگز آن را نبیند!) مصداق آن دردی که تاجیکان دارند. می گویند که «مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می ترسد». تاجیکان که یک بار بخارایشان را گم کرده اند، این بار می خواهند تاجیکستان شان را با دست و دندان نگاه دارند؛ برای همیشه؛ ان شاءالله.

در همین رابطه، یعنی یاری خواهی از روح فردوسی در پیچیدگی های زندگی، مثالهای فراوان می توان آورد، اما مجال تنگ است.

هر چند بیرون از رسم آداب است، با عرض پوزش، گوشه ای از خاطره پیش می آید. پایان سالهای هشتادم میلادی بود. هنوز نمی دانستند. اگر کسی هم می دانست، گفتن نمی توانست که امپراتوری شوروی عنقریب فرو می ریزد. یکی از همسایگان و همکاران، استاد ریاضی دانشگاه دولتی تاجیکستان، دکتر صفرجان ملازاده، به مناسبت پنجاهمین سال تولد خود، سفره آراسته بودند و حدود بیست تن از دانشگاهیان حضور داشتیم، چنانچه: روانشاد دکتر محمود دولت، روانشاد پروفسور مردان مراد علی، دکتر مظفر اشانف، دکتر محمد ابراهیم نارمتف، دکتر سلطان نوروزوف، استاد خیرالله محب وف، استاد محمود جان شریف وف، استاد عزیز حلیم وف، و ... هر کس سخن تبریکی می گفت، آرزویی به زبان می آورد. نوبت که به کمیته رسد، گفت:

- می خواهم، همین خیابان ما که نام کوال را دارد، فردوسی شود...

بر سر صحبت که داغ بود، گویا آب سرد ریخته شد. آقای کوال، دست نشانده مرکز امپراتوری، در تاجیکستان رسماً سمت دوم را داشت، و اما در عمل حکم نخست را؛ اگر چه خودش در آن زمان در گذشته و خیابان بزرگی را برای ابدیت به نامش داده بودند، جای نشینش، نفوذ و اعتبار او را به طور کامل نگاه می داشت... برای دوباره زنده کردن مجلس، دکتر بابازاده که مردی روشن بود و هست، گفت:

- آرزو - آرزو است، چه عیب دارد؟...

انگار، در آن ساعت نیک، فرشتگان «آمین!» گفته بوده اند. دیری نگذشت، در «آشکار بیانی گورباچفی»، فساد و بی ادبی های فراوان آقای کوال فاش گشتند و نامش را از همه جا و از جمله خیابان ما نیز تراشیدند. و اما معجزه شیرین ترین آن بود که خیابان ما، به شادمانی همگان، نام زندگی ساز «فردوسی»-را گرفت.

افزودنی است که خیابان «فردوسی» در بخش جنوب غربی دوشنبه شهر، طول کشیده و شهرک های «۶۱»- «۶۲»- «۶۳»- «۶۴»- «۶۵» و باغ (پارک) «دوستی خلقها»- را با همدیگر پیوسته است. و یکی از

سه بازار بزرگ پایتخت که نام «سقاوت»- را دارد، در بغل همین خیابان جای گرفته است. یک دست «فردوسی» به خیابان موزون «باربد» پیوسته است و دست دیگرش—به رودخانه «دوشنبه».

شاعر جوان تاجیک، صدری عمر، به همین مناسبت، یعنی به فردوسی که رمز ادب و فرهنگ نامیر است، نامگذاری شدن یک خیابان مهم و از دوده شدن نام یک سیاستمدار فاسد، شعری با نام «خیابان فردوسی» سرود که بند مقطع آن این است:

ای خوشا، از نام یک اهل سیاست شد  
همچو از بار سیاست، کوچه ای آزاد.  
ای دوشنبه، مان که عمری همچین باشی  
تو به نام زنده اهل قلم آباد...

سال ۱۳۷۸/۱۹۹۹ تصمیم بر این شد که در میدان «آزادی» تندیس امیر اسماعیل سامانی، جایگزین حکیم فردوسی شود<sup>(۱۱)</sup>. و فردوسی را بردند به باغ «دوستی خلقها»، به کنار خیابانی که نام خودش را دارد.

حکیم فردوسی در مغز استخوان مردم تاجیک نشسته است. این معنی را از همین مثال ساده و عادی و عمومی نیز می توان دریافت که حتی در کوهسارترین گوشه های تاجیک نشین، آدمانی را می توان دید که نام های گرم و زیبای رستم و اسفندیار، تهمینه و منیژه، سهراب و جمشید، فرنگیس و گردآفرید و... را که از «خانه کتاب فردوسی» بیرون آمده اند، با خود دارند جالب توجه این است که نام های فردوسیانه را، نه تنها فرهنگیان، بلکه آدمان عادی هم به فرزندان خود می دهند. اینکه «قوس قزح»- را تاجیکان کمان رستم می گویند، گواهی دیگر است از جایگاه بس بلند حکیم فردوسی و قهرمان وی پیش مردم ما. اینکه یکی از قله های آسمان بوس پامیر را، شاه تیرانداز می گویند، و درخت بزرگ گردویی را در تاش قورغان چین، نشان آرش کمانگیر می دانند، حکایت گرمی از همین معنی می کند. اینکه در پنجیکت باستانی تالارهای منقش از کارنامه های رستم و سوگ سیاوش پیدا کرده اند، گواه از این است که معنی های میهن خواهانه در آن روزگار هم از اعتبار بزرگی برخوردار بوده است.

مراد از این گفتار ناهموار، تأکید این معنی بود که «شاهنامه» پدیده ای زندگی ساز است. این شاه اثر در عمر بیش از هزار ساله خویش، آدمان بی شماری را تربیت کرده است، راه درست نشان داده است، از تاریکی و بی راهی بیرون کشیده است، از بدنامی به نیک نامی هدایت کرده است. «شاهنامه» ما امروز هم، نه تنها برای تاجیکان و همه آریائیان، بلکه برای بسیاری از قوم و خلق های دیگر دنیا، همین کار نیک را انجام می دهد. به این گنج شایگان بیش از پیش روی آوردن شاعران و پژوهشگران، دلیل بر آن است که مردمان، امروز بیش از پیش به پاکی معنوی، توانایی روانی، یگانگی و دوستی، و مهم تر از همه، میهن خواهی، نیاز دارند.

در این مصراع های ساده و صمیمانه استاد بازار صابر معنی باریکی نهان است:

گویند اگر کلمه خود را تو عرضه کن،  
می خوانم از نوشته فردوسی بیت ها...

چون از «جواب نامه»، به مانند مرده ها<sup>(۱۲)</sup>.



- 1-Masov R. Ta'richi tojikon bo muhri "komilan sirri".—Dushanbe, Donish, 1996, s.7, 12.  
 ۲-برگزیده اشعار استاد بازار صابر. تهران: الهدی، ۱۳۷۳، ص ۴۳.
- ۳-ی. الف. برتلس. تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه سیروس ایزدی. تهران: هیرمند. ۱۳۷۴.
- 4-Diyakonov M. Firdousi: zizn I tvorcestvo.—M., 1940.  
 5-Starikov A. A. Firdousi I ego poema "Shach-name". – M., 1957.  
 6-Osmanov M.- N. O. Firdousi. Zizn i tvorcestvo. – M., 1959.  
 7-Radzabov M. Firdousi I sovrennost. –Dushanbe, 1978.  
 8-Shukurov Sh. M. "Shachname" Firdousi I rannaya illystrativanay traditsiya. –M., 1983.
- ۹-ولی صمد. فردوسی و شاهنامه در قفقاز. تهران، کارنگ، ۱۳۷۸.
- ۱۰-برگزیده اشعار استاد بازار صابر. تهران: الهدی، ۱۳۷۳. ص ۳۴۷، ۳۴۹.
- ۱۱-نک: "Junbish", N24. Muhammadjon Shakuri. Haykali Firdavsiro kujo guzorem? –Hamon jo, s. 4-5; (34), dekaberi 1998, s. 1, 3; vali Samad. Dostoni paykarai hakim Firdawsi. –Hamon jo, s. 4-5; , رحیم مسلمانیان قبادیانی. جنگ اسماعیل با فردوسی. -- «کیهان هوایی».
- ۱۲-برگزیده اشعار استار بازار صابر، ص ۲۵۲.

## Շահնամեն՝ հայրենիքի պատմություն

*ăñáü. è³ ÑÇÛ Øáë³ ĒÛ³ ÝŦ³ Ý Óáμ³ ¹Ŧ³ ÝÇ*

<sup>²</sup> Û÷á÷áđÛ

Ֆիրդուսու «Շահնամեն» իր ուրույն դերն ու տեղն ունի Տաջիկ ժողովրդի համար: Այն ամենասիրելի է Տաջիկստանի դպրոցական դասագրքերում եւ համալսարանական ատենախոսություններում: Այս գիրքը անգամներ տպագրվել է կիրիլիկ տաջիկերենով: Շահնամեի ամբողջական բնագիրը 9 հատորով, հրատարակվել է 1964-66 թթ. որոնց մաս է կազմել նաեւ նրա տերմինների բառարանը:

Վերջին 70 տարիներում Տաջիկստանում, գրական շատ մեծ աշխատանքներ են ծավալվել: Համարյա բոլոր նրանք, որոնք ինչ-որ ձևով զբաղվել են գրականությամբ, անպայման նրանց մտքի եւ գործի ոլորտում մեծ դեր է ունեցել Շահնամեն: Թե Սովետական ժամանակաշրջանում, թե երկրի անկախությունից հետո Ֆիրդուսու արձանները վեր են խոյացել Տաջիկստանի մայրաքաղաքի կարեւորագույն հրապարակներում:

Ֆիրդուսու անունով բազմաթիվ գիտաժողովներ, գրական երեկոներ եւ այլ ձեռնարկներ են կազմակերպվել: Քանզի ինչպես հողվածի հեղինակն է գրում «Ֆիրդուսին Տաջիկ ժողովրդի ոսկրածուծի մեջ է տեղավորվել»:

## “Shahnameh” the story of motherland

By. Prof. Rahim Mosalmanian Ghobadiani

### Summary

“Shahnameh” the masterpiece of Firdowsi has its special role in the different aspects of life of Tajik people. It has been the most interesting literary work in textbooks and beloved subject for university dissertations. Comprehensive text of Shahnameh has been published in 9 Volumes, consisting of a dictionary of terms in 1964-66.

Tajik people has done a lot of literary works during the recent 70 years and almost all who have been busy on this kind of works, have surely been affected by Shahnameh. Both in Soviet period and in the days of independence of Tajikestan, the statues of Firdowsi have been set up in the main squares of the Capital of Tajikistan.

Many conferences on Shahnameh have been organized. As the author writes: "Firdowski is now located in the marrow of Tajik people".

## پاوستوس بوزاند، کتاب «تاریخ ارمنیان» و واژه های ایرانی به کار رفته در آن

نوشته کارو سارکسیان

ارمنیان یکی از اقوام هند و اروپایی می باشند که از هزاره ها پیش در فلات ارمنستان، در شمال غربی فلات ایران سکنی گزیدند و همواره در طول تاریخ پر آشوب این منطقه به همراه دیگر اقوام همسایه در پدید آوردن فرهنگ غنی مشرق زمین سهیم بوده اند. آن ها به دلیل زندگی چندین هزار ساله با اقوام همسایه، بویژه ایرانیان، از فرهنگ آنان تأثیر پذیرفته و بر ایشان تأثیر گذاشته اند. «ارمنستان در زمره کشورهای است که در طول تاریخ همواره دارای روابط بسیار نزدیک با ایران بوده و علایق مشترک تاریخی و فرهنگی بسیاری با ایران داشته است... و ایران شناسی و ارمنی شناسی با هم عجین و غیر قابل تفکیک می باشند»<sup>(۱)</sup>.

اشتراک فرهنگی و پیشینه تاریخی این دو ملت، بویژه در دوران پیش از اسلام، موجب گشته است که مطالعه و پژوهش در تاریخ یکی از آن دو نیازمند حداقل آشنایی و شناخت با تاریخ دیگری باشد، لذا «تاریخ سیاسی ایران در دوره های پارتیان و ساسانیان بدون اشاره به ارمنستان و گرجستان فهم پذیر نیست»<sup>(۲)</sup>. در همین راستا می توان از آثار تاریخی و فرهنگی دو سرزمین ایران و ارمنستان برای درک بهتر رویدادها و پیشامدهای گذشته بهره برد.

بسیاری از بزرگان فرهنگ و اندیشمندان گرانقدر ایرانی و اروپایی، همچون استاد سعید نفیسی<sup>(۳)</sup>، ابراهیم پور داود<sup>(۴)</sup>، محمد علی شوشتری<sup>(۵)</sup>، دکتر عزیزالله بیات<sup>(۶)</sup>، آرتور کریستن سن<sup>(۷)</sup>، ن. پیگولوفسکایا<sup>(۸)</sup>، ویکتور لانگلووا<sup>(۹)</sup>، یوزف مارکوارت<sup>(۱۰)</sup> و دیگران همواره به لزوم استفاده از منابع تاریخی ارمنی برای پژوهش در باره تاریخ ایران تأکید نموده اند. استاد سعید نفیسی در یکی از مقالات خود چنین می نویسد:

«چون ملت ارمنی از اواسط سلطنت اشکانیان در مدت نزدیک به هزار و پانصد سال همواره کتب تاریخ تألیف کرده و چون همواره حوادث ارمنستان با وقایع ایران پیوستگی بسیار داشته است می توان از کتب مورخین ارمنی برای تحقیقات این مدت مدیده بهره مند شد. عده این کتب بسیار است و برای هر یک از آن ها مقاله ای باید»<sup>(۱۱)</sup>.

آرتور کریستن سن، ایران شناس برجسته دانمارکی، در کتاب ارزشمند خود به نام «ایران در زمان ساسانیان» نیز این عقیده را مطرح می کند و می نویسد: «تاریخ ارمنستان در عهد ساسانیان کاملاً» با تاریخ شاهنشاهی ایران پیوسته است. از این جهت در تواریخ مورخان ارمنی آن عصر نه تنها مطالب بسیار مهم راجع به سرگذشت سلاطین ایران بدست می آید، بلکه کیفیت ارتباط ایران و ارمنستان از آن ها مستفاد می گردد. همچنین نکات و تفصیلات بیشتر در خصوص تشکیلات کشوری و دینی و تمدنی ایران عهد ساسانیان در آن کتب مندرج است»<sup>(۱۲)</sup>.

ویکتور لانگلو، شرق شناس برجسته فرانسوی سده نوزده میلادی در این مورد می گوید: «مطالعات تاریخی تقریباً» در تمام دوران حیات ملت ارمنی یکی از مشغله های مورد علاقه نویسندگان آن بوده است. بر این پایه، اطلاعاتی که وقایع نگاران ملی ارمنی در باره حوادث رویداده در آسیای غربی از آغاز جهان تا به امروز برای ما بر جای گذاشته اند تشکیل سلسله بهم پیوسته ای از گرنهاترین اسناد را داده اند... جزئیاتی که وقایع نگاران ارمنی در باره جنگ های کشورشان با ایران، در باره حمله اعراب و مغولان و راجع به جنگهای صلیبی نوشته اند نوری کاملاً» تازه و پرتوی غیر منتظره بر تاریخ قرون وسطای مشرق زمین انداخته است»<sup>(۱۳)</sup>.

اما این منابع غیر از اهمیت تاریخی، از اهمیت زبانی و ادبی بسیاری نیز برخوردارند. تأثیرپذیری زبان ها از یکدیگر یا به اصطلاح وام گیری واژه ها، هم از نظر زبانشناسی و هم از نظر پژوهشی در فرهنگ کهن اقوام اهمیت به سزا دارد. ارمنیان و ایرانیان نیز با زندگی چندین هزار ساله در کنار هم از یکدیگر متأثر شده و بر هم تأثیر گذاشته اند. اکنون واژه های پهلوی و پارسی فراوانی در زبان ارمنی رواج دارد که شاید قرن ها است از یاد فارسی زبانان رفته و فراموش شده است. با پژوهش در کم و کیف این واژه ها، اطلاعات سودمند سرشاری در رابطه با فرهنگ ایران زمین به دست خواهد آمد. «از نشانه های مهم تأثیرات فرهنگی ایران وام گیری زبانی از ایرانیان است. این وام گیری آنقدر که در رگه های غنی واژگان ایرانی در زبان ارمنی و تا اندازه ای کمتر در زبان گرجی مشخص است در جای دیگر نیست. این رگه ها که عمدتاً» سابقه آن ها به دوره پارتی می رسد، کمک زیادی به شناخت بهتر تاریخ زبان شناختی و فرهنگی ایران می کند»<sup>(۱۴)</sup>.

کمتر کتابی در باره تاریخ ارمنیان یافت می شود که در باره ایران (بطور اخص) و اقوام همسایه (بطور اعم) مطالب بسیار نداشته باشد. اما، آنگونه که استاد سعید نفیسی گفته است جای تأسف دارد که این کتاب ها و منابع با ارزش هنوز آنگونه که باید به زبان فارسی و دیگر زبانهای شرقی ترجمه نشده اند. این در حالی است که اکثر آن ها در سده نوزدهم میلادی به چندین زبان اروپایی ترجمه شده و در دسترس پژوهندگان آن دیار قرار گرفته است.

کتاب «تاریخ ارمنیان» اثر پاستوس بوزاند، یا به اختصار، «تاریخ پاستوس»، از منابع تاریخی با ارزشی است که سخنانی فراوان از ایران و همسایگان در خود نهفته دارد. این کتاب بهترین منبع در باره رویدادهای سده چهارم ارمنستان می باشد و کتابی است که پژوهشگران تاریخ ایران و ارمنستان بهره بسیار از آن برده اند. «این اثر از لحاظ ارتباط با وقایع تاریخ ایران در قرن چهارم میلادی حائز اهمیت زیادی است»<sup>(۱۵)</sup>. ولادیمیر مینورسکی، خاور شناس برجسته روس، نیز این اثر را «مرجع ارمنی و قابل اعتماد»<sup>(۱۶)</sup> می نامد. «کتاب وی [پاستوس] بویژه برای بررسی تاریخ قرن چهارم میلادی ایران منبعی منحصر به فرد است»<sup>(۱۷)</sup>. اما اکنون سخنی کوتاه در باره این مورخ و کتاب وی.

پاوستوس بوزاند مورخ ارمنی سده پنجم میلادی است. در باره زندگی او چیزی بر ما معلوم نیست، تنها این را می دانیم که او یک روحانی مسیحی بوده و احتمالاً از دودمان ساهارونی برخاسته است. نام او پاوستوس بود و عنوان یا لقب او بیوزاند یا بوزند. واژه نامأنوس بوزند موجب اشتباهات و گمراهی هایی در میان مورخان و پژوهشگران شده است و از همین روی آن را از روی اشتباه به بوزنطی یا بیزانسی تعبیر کرده اند<sup>(۱۸)</sup> و وی را از اهالی بیزانس و روم دانسته اند. اما استپان مالخاسیان (۱۹۴۷-۱۸۵۷م.)، زبان شناس و محقق برجسته ارمنی تفسیر قانع کننده ای از این واژه داده که از سوی پژوهشگران پذیرفته شده است. او واژه بوزند را مرکب از دو بخش بو+زند می داند و می گوید بو در زبان سانسکریت به صورت **bhu** و **bhav** آمده و به معنای بودن و وجود داشتن است. بخش دوم که زند می باشد در زبان اوستایی به معنی شرح، تفسیر و بیان است. پس «بوزند» در مجموع هم به معنی تفسیر و شرح رویدادها، و هم به معنی تفسیر کننده و بیان کننده رویدادها و واقعیات است. از این جا نتیجه می شود که «بوزند» نه به معنی بیزانسی، که به معنی مفسر و شارح می باشد و این لقبی است که پاوستوس برای خود برگزیده است.

کتاب «تاریخ ارمنیان» اثر پاوستوس بوزند چهارمین کتابی است که به خط ارمنی نوشته شده است. سه کتاب پیشتر چنین اند: «تاریخ ارمنیان» اثر آگاتانگوس، «تذکره ماشوتوس» اثر کوریون و ترجمه ارمنی انجیل. تاریخ دقیق نگارش کتاب روشن نیست، اما پژوهشگران بر این نظرند که آن اثری است متعلق به نیمه دوم سده پنجم میلادی.

«تاریخ ارمنیان» شامل چهار دفتر یا بخش می باشد، که پاوستوس آن ها را دبروتیون (دبیری) می نامد. این کتاب از دبیری سوم آغاز و به دبیری ششم ختم می گردد. این که آیا دو دبیری نخست یا دو دفتر نخست گم شده یا از همان آغاز وجود نداشته اند، از موضوعات مورد بحث محققان است. اکنون نظر غالب پژوهشگران آن است که تاریخ پاوستوس برآستی دارای همان چهار بخش است که بدست ما رسیده و چیزی از آن کاسته نشده است. اما در این که چرا این اثر از دفتر سوم آغاز می شود باید گفت که پاوستوس خود را ادامه دهنده راه آگاتانگوس، نخستین مورخ ارمنی و صاحب اثر «تاریخ ارمنیان»، می داند و برای پرهیز از تکرار مطالبی که وی نوشته دو دفتر نخست کتابش را حذف نموده است. و برآستی که او ادامه دهنده تاریخ آگاتانگوس است، زیرا نگارش رویدادها را از همان جایی که وی پایان داده بود آغاز کرده است. در هر حال، این نیز از مسائلی است که هنوز به نتیجه ای قطعی نرسیده است.

نخستین کسی که از پاوستوس و کتاب وی یاد کرده، غازار پارتسی<sup>(۱۹)</sup> (لازار پاربی) مورخ ارمنی سده پنجم میلادی است. او ادامه دهنده تاریخ پاوستوس می باشد و وقایع ارمنستان و ایران را از ۳۸۷م. تا ۴۸۵م. نگاشته است. غازار پارتسی در کتاب خود، که آنرا سومین کتاب تاریخ ارمنیان می شمارد، می گوید که پاوستوس نویسنده دومین کتاب تاریخ ارمنیان و ادامه دهنده آگاتانگوس، نخستین تاریخ نگار ارمنی، است.

پاوستوس در اثر خود به شرح رویدادهای ارمنستان میان سالهای ۳۳۰ و ۳۸۷ میلادی، که پیوند تنگاتنگی با تاریخ اقوام همسایه، بویژه ایران ساسانی دارد می پردازد. کتاب از زمانی آغاز می گردد که صلحی بلند مدت بر منطقه حاکم بوده است، صلحی طولانی که در نتیجه عقد پیمان صلح میان ایران و روم در ۲۹۸م. برقرار گشته بود. در سال ۲۹۸م. در شهر نصیبین میان نرسی، پادشاه ساسانی و دیوکلیتانوس، امپراتور روم، پیمان صلحی چهل ساله بسته شد که سودی چشمگیر برای رومیان در بر داشت. به موجب این پیمان اراضی گسترده ای از بخش های غربی امپراتوری ساسانی به روم واگذار شد. «بر اثر صلحی که منعقد گردید، ایران از ارمنستان صغری<sup>(۲۰)</sup>، و مجموعه ایالات واقع در مشرق دجله محروم گردید. در مدت چندین قرن که خصومت بین روم و ایران دوام داشت، هیچگاه روم منافعی چنین سرشار از ایران بدست نیاورده بود، و چون از توسعه کشور خویش راضی بود، از آن پس دیگر صلح را در مدت چهل سال بر هم نزد»<sup>(۲۱)</sup>.

در این دوران صلح آمیز، در ارمنستان نیز دگرگونی‌هایی پدید آمد. تیرداد بزرگ، پادشاه اشکانی ارمنستان، در سال ۳۰۱م. در اثر تبلیغات قدیس گریگور، و یا از روی مصالح سیاسی به دین عیسی گروید و آنرا تنها دین رسمی کشور اعلام نمود. گرویدن ارمنیان به کیش مسیح، و در پی اعلام مسیحیت به عنوان یکی از ادیان رسمی امپراتوری روم از سوی کنستانتینوس (قسطنطین) کبیر در سال ۳۱۳م. فصل نوینی در روابط و مناسبات بین ایران و روم و ارمنستان گشود. «نزاع بین ایران و روم به صورتی در آمد که به هیچ وجه سابقه نداشت. از زمانی که قسطنطین کبیر مسیحیت را قبول کرد و ارمنستان به کیش مزبور گروید، کشور اخیر علاقه ای جدید و قوی نسبت به بوزنطه (بیزانس) نشان می داد، مع هذا گروهی از نجبای ارمنستان مایل بودند روابط قدیم خود را با ایران - که تمدن آن در طی قرون تأثیرات عمیق در تمدن ارمنستان به جا گذاشته بود - حفظ کنند»<sup>(۲۲)</sup>. در ارمنستان، مبارزه یکتاپرستی مسیحیت با بت پرستی از یک سو و ستیز میان هواداران ایران و روم از سوی دیگر، و همچنین جدال دولت مرکزی، یعنی خاندان حاکم آرشاگونی (اشکانیان ارمنی) با نجبا و امیران قدرت طلب و نافرمان، همگی دست به دست هم داده اوضاع پر آشوبی پدید آورده بودند.

اوضاع ایران نیز ناآرام بود. پس از مرگ هرمز دوم در سال ۳۰۹م. تاج و تخت شاهنشاهی به کودکی تعلق یافت که شاپور نام داشت. «در باب وقایع سی سال اول سلطنت شاپور دوم اطلاع دقیقی در دست نداریم، اما از اینکه سی سال انتقام از رومیان را به تأخیر انداخت، می توان حدس زد، که در داخل مملکت دچار صعوبت و اشکال بوده است»<sup>(۲۳)</sup>. پس از آنکه اوضاع ایران بهبود یافت و شاهپور توانست پادشاهی ساسانیان را سر و سامان دهد، آنگاه متوجه ارمنستان و روم گردید. «مسلم بود که پادشاه جدید ساسانی در صدد برمی آمد تا مناطقی را که اسلافش در کشاکش با رومیان از دست داده بودند باز پس گیرد. ارمنستان نیز از جمله این مناطق بود»<sup>(۲۴)</sup>. تاریخ پاستوس از همین زمان آغاز می گردد.

کتاب «تاریخ ارمنیان» با به پادشاهی نشستن خسرو کوتاک (کوتاه قد)، پسر تیرداد بزرگ، یعنی حدود سال ۳۳۰م. آغاز می شود. پاستوس چنین می نویسد که سالهای نخست حکومت خسرو دوم با آرامش همراه بود. اما پس از چندی کشاکش و ستیز میان بزرگان و ناخارارهای ارمنی اوضاع کشور را آشفته کرد. آن ها گاه با یکدیگر و گاه با دولت مرکزی به جنگ می پرداختند. خسرو دوم پس از آن که یکی از این شورش ها را سرکوب کرد، قانونی گذراند که همه مهران دودمان ها و ناخارارهایی که تا ده هزار سرباز در اختیار داشتند می بایستی همیشه در کنار پادشاه باشند و در کاخ او زندگی کنند. قصد پادشاه این بود که آنان را همیشه زیر نظر داشته باشد تا دگر باره دست به شورش نزنند.

از رویدادهای دیگر دوران پادشاهی خسرو دوم هجوم اقوام شمالی یا ماسازت به ارمنستان است. به روایت پاستوس، آن ها مدتی توانستند کشور را به آشوب بکشانند و آن را در تصرف داشته باشند، اما پس از حمله غافلگیرکننده اسپاهبد ارمنستان، که واچه نام داشت، آن ها شکست خوردند و پادشاه آن ها که از دودمان اشکانی بود و سانس نام داشت کشته شد. جالب آن است که خسرو دوم پس از دریافت خیر شکست سانس و کشته شدن او اندوهگین شد و غصه خورد و گفت: «با این وجود او نیز برادر من بود، زیرا او یک اشکانی بود». این نشان می دهد که پس از گذشت یک سده از نبردهای سنگین میان اردشیر ساسانی (بنیانگذار سلسله ساسانیان) با اتحادیه نیرومندی از دودمان های اشکانی، به رهبری خسرو بزرگ، پدر بزرگ خسرو دوم، هنوز تعصب نسبت به دودمان اشکانی در میان بازماندگان اشکانیان جای خاصی داشته است.

خسرو دوم در سال ۳۳۸م. در گذشت. پسر او، تیران، به پادشاهی نشست. تیران پادشاهی بود که می کوشید نفوذ کلیسا را در کارهای دولتی کاهش دهد و سیاست مستقلی نسبت به کلیسا به کار برد. او در پیشبرد همین سیاست بود که به ناچار با کلیسا به ستیز برخاست و سرانجام هوسیک، داماد خود و رهبر دینی ارمنستان را به قتل رساند. این کار تیران موجب شد تا کلیسای ارمنستان و نمایندگان آن، که پاستوس نیز از جمله آنان بود، او را تکفیر کنند و او را شخصی فاسد، بی دین و پول پرست بنامند.

پس از مرگ تیران در حدود ۳۵۰ م.، پسر او آرشاک دوم با حمایت دولت ایران بر تخت پادشاهی نشست. آرشاک سیاست مستقلی نسبت به ایران و روم در پیش گرفت و کوشید تا رضایت هر دو دولت را جلب کند. سالهای نخست پادشاهی او نیز همراه با آرامش بود، زیرا شاپور دوم در مشرق ایران با خیونی ها و کوشان ها در جنگ بود. اما از سال ۳۵۹ م. شاپور برای تصرف سرزمین هایی که در زمان پدران خود از دست داده بود به روم لشکر کشید. شاپور توانست در این جنگها پیروزی هایی به دست آورد و دولت روم را وادار به عقد پیمان صلح نماید. موافق پیمانی که در سال ۳۶۳ م. بسته شد دولت روم از همه متصرفات اخیر خود صرف نظر کرد و قول داد که از یاری به همپیمان خود، آرشاک، در جنگ با شاپور دوم خودداری کند. مارسلیوس آمیانوس، مورخ رومی، به همین جهت با انتقاد از سیاست دولت روم، این پیمان را «پیمان ننگین» نامید. به روایت پلوتوس، در سالهای پس از عقد این پیمان، جنگ شدیدی میان ایران ساسانی و ارمنستان اشکانی روی داد که چهار سال طول کشید، تا آن که شاپور دوم در سال ۳۶۷ م. آرشاک را به حيله و برای عقد پیمان صلح به تیسفون کشاند و در آنجا وی را دستگیر و در دژ آنهوش، یا دژ فراموشی زندانی کرد. پس از آن با حمله به ارمنستان آن را تصرف کرد.

پس از آرشاک، پسر او که پاپ نام داشت با حمایت روم به ارمنستان تاخت و آن را به دست آورد و پادشاه آنجا گشت. پاپ از ۳۶۸ تا ۳۷۴ م. پادشاه ارمنستان بود. این شاه جوان که دارای نبوغ سیاسی خاصی بود با تثبیت حکومت خود دست به اصلاحاتی زد که با ناخشنودی وسیع کلیسا روبرو شد. او برای تقویت بنیه اقتصادی کشور بسیاری از زمین های کلیسا را ضمیمه دولت کرد و از تعداد روحانیان کاست و آنها را به انجام امور اقتصادی تشویق نمود. او صومعه راهبه ها را بست و راهبه ها را تشویق به ازدواج و فعالیت های اقتصادی کرد. بسیاری از نوانخانه هایی را که نرسس بزرگ، رهبر دینی ارمنیان (۳۷۳-۳۵۳ م.)، بنیان نهاده بود و هزینه های سنگینی برای دولت داشت برجید. شاه پاپ سهم کلیسا از محصولات و موقوفات را نیز محدود کرد و آن را از هفت پارچه زمین در هر آبادی، به دو پارچه کاهش داد. همچنین کلیسای ارمنستان را از تابعیت کلیسای روم و مطران شهر سزازه بیرون آورد. این کار اخیر او موجب گشت که کلیسای ارمنی راه مستقل خود را در پیش گیرد و در سده های بعد که ارمنیان فاقد دولت بودند به یکی از مهمترین ابزارهای یکپارچگی و بقای آنان تبدیل گردد. پاپ شاه در زمینه سیاست خارجی نیز راه مستقلی در پیش گرفت و کوشید تا با هر دو دولت ایران و روم روابط دوستانه برقرار کند. او که با حمایت روم بر تخت نشسته بود، می دانست که برای پیمودن راه استقلال باید با ایران نیرومند نیز رابطه دوستانه داشته باشد. پس مذاکراتی با شاپور دوم انجام داد. این رفتار پاپ موجب شد که قیصر والس در صدد دستگیری و کشتن پاپ برآید. پلوتوس در دبیری پنجم «تاریخ ارمنیان» شرح می دهد که چگونه سرداران رومی مستقر در ارمنستان به دستور والس نقشه ای طرح کردند و پاپ را به بهانه بزرگداشت وی به جشنی دعوت نمودند. و در حالی که جشن آغاز شده بود ناگهان چند مرد مسلح به پادشاه حمله کرده او را با چند ضربه از پای انداختند (۳۷۴ م.). پلوتوس از رفتار کلی شاه پاپ به خاطر مداخلات او در امور کلیسا ناخشنود بود، با این حال صحنه کشته شدن پادشاه را به گونه ای دلخراش توصیف می نماید. کشتن این شاه جوان چنان سنگدلانه بود که آمیانوس، مورخ رومی، نیز آن را «جنایتی نفرت انگیز» نامید.

پس از پاپ، واراژدات به پادشاهی رسید. او مدت ۴ سال حکومت کرد و در آغاز پادشاهی خود خطای بزرگی مرتکب شد و برخلاف عرف پذیرفته شده گام برداشت. او مقام اسپاهبیدی ارمنستان را که از دیر باز در اختیار دودمان مامیکنیان بود از آنان سلب کرد و به دایه خود که بات ساهارونی نام داشت سپرد. اما مانوئل مامیکنیان که تازه از اسارت ایران آزاد شده بود بر او شورید و در جنگی سخت او را شکست داد و گریزان کرد. مانوئل، آرشاک سوم، پسر خردسال پاپ را به پادشاهی نشانده و وظیفه تربیت او را به عهده گرفت. اسپاهبید مانوئل می کوشید تا سپاه ارمنستان را نیرومند سازد و نظم را در کشور برقرار کند. در آن چند سال که

مانوئل سرپرستی و اداره کشور را در اختیار داشت، همسایگان ارمنستان درگیر کشاکش های داخلی و خارجی بودند. والس، قیصر روم، در سال ۳۷۸م. در جنگ با گوت های غربی شکست خورد و کشته شد. در پی کشته شدن قیصر، آشوبی سراسری روم را فرا گرفت. تئودوسیوس در سال ۳۷۹م. بر تخت نشست و کوشید تا فتنه ها را فرو نشاند. شاپور دوم نیز در سال ۳۷۹م. پس از حکومتی طولانی در گذشت. اوضاع هر دو امپراتوری روم و ایران آشفته گشته بود. پس از شاپور دوم، اردشیر دوم شاهنشاه ایران گشت، اما پس از ۴ سال به دست بزرگان دربار برکنار شد. دو پادشاه دیگر نیز که از پی او بر تخت نشستند، یعنی شاپور سوم (۳۸۸-۳۸۳) و بهرام چهارم (۳۹۹-۳۸۸) هر دو به دست بزرگان کشور کشته شدند. در چنین شرایطی بود که دو دولت ایران و روم برای حل اختلافات خود راه مصالحه را برگزیدند و در پی مذاکرات و توافق های انجام شده، قلمرو ارمنستان به دو بخش رومی و ایرانی تقسیم شد. آن ها پس از مذاکراتی بسیار بهتر آن دیدند که هر یک در قلمرو نفوذ خود پادشاه تحت حمایت خود را بر تخت بنشانند. بدین سان دو پادشاه ارمنی، یعنی آرشاک سوم پسر پاپ در بخش رومی ارمنستان، و خسرو اشکانی (خسرو سوم) در بخش ایرانی به حکومت دست یافتند. «تاریخ پاستوس» با تقسیم ارمنستان به دو قسمت پایان می یابد. پروکوپوس، مورخ رومی، نیز به این رویداد اشاره می کند و می نویسد که چهار پنجم خاک ارمنستان در اختیار پادشاه مورد حمایت ایران، و یک پنجم آن در اختیار پادشاه مورد حمایت روم قرار گرفت. رویدادهای بعدی را مورخی دیگر به نام غازار پارتسی شرح می دهد. او تاریخ خود را درست از تقسیم ارمنستان آغاز می کند.

کتاب «تاریخ ارمنیان» فاقد گاه شماری است و تاریخ و زمان رویدادها در آن ثبت نشده است. با این وجود، مطالب آن از پیوندی منطقی برخوردارند و بیانگر سیر طبیعی وقایع آن دوران می باشند. هر چند لغزش ها و اشتباهاتی در آن به چشم می خورد، و در جای جای آن مبالغه بسیار به چشم می آید، و گاه واقعیت با افسانه در هم می آمیزد، اما مطالب ارائه شده عمدتاً از ارزش تاریخی و ادبی خاصی برخوردارند. این کتاب که حدود پانزده سده مورد نقد و بررسی مورخان و پژوهشگران قرار گرفته است، سرانجام توانست از بوه نقد آنان سربلند بیرون آید.

متن اصلی تاریخ پاستوس به زبان ارمنی کهن یا گرابار، نخستین بار در سال ۱۷۳۰ میلادی در قسطنطنیه به چاپ رسید. ترجمه فرانسوی آن توسط لانگلو در ۱۸۶۹م. و ترجمه آلمانی آن بدست لائوهر در سال ۱۸۷۹م. انتشار یافت. ترجمه ایتالیایی آن نیز در سال ۱۹۹۸م. به چاپ رسید. آکادمیسین استپان مالخاسیان، تاریخ شناس و زبان شناس برجسته ارمنی در سال ۱۹۴۷م. به تصحیح و انتشار علمی آن همت گماشت و آنرا به زبان ارمنی نوین برگرداند و توضیحات و تعلیقات سودمندی بر آن افزود.

در این مقاله سعی می شود به جنبه زبانی «تاریخ پاستوس» نیز پرداخته مفهوم تعدادی از واژه های ایرانی (پهلوی و پارسی) روشن گردد. واژه های پهلوی و پارسی، خود مرکب از اصطلاحات اداری و درباری و مناصب گوناگون، و نام اشیاء و اشخاص می باشد. نخست تلفظ ارمنی آن را به همراه فونتیک فارسی، آنگونه که در تاریخ پاستوس آمده است می آوریم، سپس صورت پهلوی یا پارسی، سپس معنی آن واژه و توضیحات دیگر و شواهدی از کتاب تاریخ پاستوس همراه شماره صفحه (مطابق چاپ ۱۹۸۷ دانشگاه ایروان) آورده خواهد شد. البته فهرست زیر به هیچ وجه دربر گیرنده همه واژه های ایرانی مورد استفاده پاستوس نیست و واژه های بسیار دیگری به کار رفته که در فهرست نیامده است. اینک به شرح برخی از این واژه ها می پردازیم.

#### ۱- مناصب و عناوین و غیره:

\*آخوراپت (axorapet)، آخورپت یا آخوربد (آخور + بد) مهتر آخورها و رئیس ستورگاه (اصطبل های) پادشاه بود. آخوربد از مقامات بلند پایه دربار پارس به شمار می آمد و سرپرستی اسبان پادشاه را بر عهده داشت.



«روزی آرشاک به یکی از آخورهای پادشاه پارسی به گشت رفته بود. آخوراپت شاه که در درون نشسته بود...». ص ۱۹۷.

\*آزات(azat) یا آزاد. در پهلوی «آزات» به معنی آزاد و اشراف زاده، در مقابل رعیت و بنده می باشد. آزات ها افشار پایین اشراف ارمنستان بودند. آن ها از پادشاه و ناخارارها زمین هایی دریافت می کردند و به ازای آن می بایست به او خدمت کنند. آزات ها بر خلاف غیر اشراف چنانچه جرمی مرتکب می شدند از تنبیه بدنی معاف بودند و تنها به پرداخت وجه محکوم می گشتند. آزادها در مقابل آنازادها (نا آزادها) قرار داشتند. «واچه، سپاهید و سردار ارمنیان، لشکر آزات ها و ناخارارها را گرد هم آورد». ص ۲۹.

«شهبانو پارانترم نزدیک به یازده هزار تن از آزات های جنگجو و کارآزموده را، با سلاح تمام، به همراه گرفت». ص ۲۶۳.

\*آسپت(aspēt)، یا اسب + بد. در پارسی کهن به صورت اسپاپتی یا اسب بد بوده است. در ارمنستان باستان امیران سوار بر اسب و دارنده اسب را آسپت می نامیدند. همچنین لقب امیران خاندان باگراتونی ارمنستان بود. از سویی، آسپت مترادف با شوالیه اروپایی است.

«همگان را به همراه باگرات، امیر بزرگ آسپت ها، و ... آماده ساختند و رهسپار کردند». ص ۱۱۵.

\*آشاگرت(ashagert)، در پهلوی آشاگرد و شاگرد می باشد. در ارمنی نیز به معنی شاگرد و نوآموز به کار می رود.

«این دو خلوت نشین دیندار ... هر دو آشاگرت دانیال بزرگ بودند». ص ۳۳۵.

«باری، آشاگرت های مقدس او پیکرش را برداشتند ... و به [شهرستان] تارون بردند». ص ۶۹.

اسپاراپت(sparapet)، در پهلوی: اسپاهیت. در پارسی: سپهبد. فرمانده کل سپاهیان می باشد. در ارمنستان اشکانی میان اسپاراپت و فرمانده لشکر تفاوت وجود داشت. اسپاراپتی عنوانی موروثی بود که از پدر به پسر می رسید، اما فرماندهی و سرداری لشکر چنین نبود. این عنوان در ارمنستان دوران اشکانی به دودمان مامیکنیان تعلق داشت و از امتیازات خاص این دودمان بود. در واقع مهتر دودمان مامیکنیان اسپاراپت ارمنستان می گشت. پاستوس شرح می دهد که چون اسپاراپت واچه در جنگ کشته شد، از آن جایی که این عنوان موروثی بود آن را به پسر خردسال واچه، یعنی آرتاوازد، دادند. و چون او کودکی بیش نبود و نمی توانست در عمل چنین وظیفه ای را برعهده گیرد، دو تن از بزرگان دیگر خاندانها را موقتا "به کمک او گماشتند تا او به سن مناسب برسد.

«سپس واچه، اسپاراپت و فرمانده ارمنستان، سپاه آزادها را گرد آورد...». ص ۴۵.

«در پیش پادشاه نشان افتخار را بر سر وی [پسر خردسال واچه] نهادند و او را مقام اسپاراپتی ارمنستان دادند». ص ۴۷.

\*بانوک(banuk)، در پهلوی هم «بانوک» می باشد و جمع آن «بانوکان» است. بانوک یا بانو به معنی زن بلند پایه درباری است.

«آنها اردوگاه را غارت کردند و زنان پادشاه و بانوکان همراه را گرفتند». ص ۸۹.

\*بدشخ(bdeshx)، در پهلوی به صورت بیتاخش، و در پارسی به صورت بدخش آمده است. بدخش ها فرمانروایانی بودند که بالاترین مقام را پس از پادشاه داشتند و مرتبه آن ها از ناهایت و امیر بلندتر بود. آن ها در قلمرو خود استقلال کامل داشتند و شاهی کوچک شمرده می شدند. در ارمنستان اشکانی تا سال ۴۲۸ میلادی چهار بدخش وجود داشتند که همگی در سرحدات کشور فرمان می راندند و همچون پاسدارانی مرزی بودند. آن ها وظیفه داشتند در هنگام بروز جنگ به کمک پادشاه ارمنستان بیایند و سربازان و نیروی معینی به دربار بفرستند. چهار بدخش ارمنستان روی هم تعداد ۱۲۴۰۰ سرباز به پادشاه می دادند. بدخش به معنی امیر بزرگ و استاندار نیز آمده است. چهار بدخش ارمنستان عبارت بودند از: بدخش گوگارک، بدخش نوشیراکان،

بدخش آغزنیق و بدخش تسویک. پس از سقوط اشکانیان ارمنی در سال ۴۲۸م. و الحاق ارمنستان به ایران ساسانی، حکومت بدخش ها نیز برچیده شد.

«آن زمان یکی از زبردستان پادشاه ارمنی که بدخش نامیده می شد و یکی از چهار تخت بزرگ دربار از آن وی بود ...» ص ۳۷.

«اما یکی از پسران بدخش که یک نوجوان بود، گریخت ...» ص ۳۷.

«پس از آن، بدخش گوگارک... و همه کسانی که در آن ناحیه بودند بر شاه آرشاک شوریدند.» ص ۲۴۷.  
«و [پارسیان] شهر بزرگ تیکراناکرت را ... که زیر فرمان بدخش بود گرفتند و چهل هزار خانه اسیر بردند.» ص ۲۲۱.

\*پوشتیبان (pushtiban)، در پهلوی: پوشتیبان، و در پارسی: پشتیبان، به معنی سرباز محافظ است. پادشاهان پارسی گارد محافظ مخصوصی داشتند که سربازان آن پشتیبان خوانده می شدند. در تاریخ نگاری ارمنی واژه دیگری نیز به صورت پوشتیبان ساغار (پشتیبان سالار) وجود دارد که رئیس سربازان محافظ بود. پشتیبان سالار را در زبان ارمنی، مالخاس می نامیدند. مالخاس گویا واژه ای است سریانی که به زبان ارمنی راه یافته بود. عنوان مالخاسی متعلق به دودمان خورخورونی بود و مهتران این دودمان می توانستند ریاست گارد محافظ شاه ارمنی را بر عهده گیرند.

«[شاپور] سپس پوشتیبانی وفادار به همراه فراورتنکی مهر شده با انگشتر درباری، به او داد تا به دژ اندمیش برود...» ص ۳۱۹.

\*تاگاریپت (tagarpet)، تاگار+پت. تاکار در پهلوی و نگار یا تغار در پارسی به معنی خم و بشکه می باشد. تاگاریپت از مقامات دربار بود که بر نوشیدنی های کاخ پادشاهی نظارت داشت. به معنی ناظر و رئیس شرابخانه پادشاه است. نگاه کنید به شابستان تاگاریپت.

\*دایاک (dayak)، در پهلوی دایاک و در پارسی دایک است. در فارسی معاصر دایه می باشد. به معنی پرستار بچه و زنی که کودک دیگری را شیر می دهد. در زبان ارمنی به مردان نیز نسبت داده می شود و به معنی وصی و مربی است.

«پادشاه، برادر میانی را که واساک نام داشت و دایاک خود بود به سپاهیدی گمارد.» ص ۱۰۷.

«اما بات که دایاک و آموزگار شاه ارمنی بود...» ص ۳۵۹.

«زنی که دایاک او بود چون این را دید... در پای برج به انتظار نشست.» ص ۲۷۷.

\*دسپان (despan)، واژه ای است پهلوی به معنی نماینده و کسی که برای مذاکرات به جایی گسیل می گردد. در ارمنی کنونی به معنی سفیر به کار می رود.

«آن زمان، وراز شاپور [مرزبان آترپاتاکان] دسپانی نزد شاه ارمنی گسیل کرد.» ص ۸۱.

«و دسپان های پادشاه پارسی بارها در خاک ارمنیان رفت و آمد داشتند.» ص ۳۷۵.

«آنگاه پاپ شاه دسپان هایی نزد دربار سالار فرستاد ...» ص ۳۱۳.

\*زندیکاپت (zndikapet)، بی گمان واژه ای است پهلوی اما در ایران کاربرد نداشته است. در باره پیدایش این واژه نظرات متفاوتی وجود دارد. برخی آن را از واژه zanta به معنی پیل و آن را به صورت پیل بد می دانند. برخی دیگر به صورت zant-put به معنی رئیس گروه می دانند. آنچه از گفته پائوستوس برمی آید این است که زندبد در نزد پارسیان مقام نظامی بلند پایه ای بوده است.

«زندیکاپت، که فرمانده سپاهیان پادشاه پارس بود، با نود بیور [سرباز] به مرزهای آترپاتاکان رسید.» ص ۲۴۱.

\*شایستان تاگراپت (tagarapet)، شایستان یا شبستان به معنی اتاق خواب یا حرم پادشاه و تاگار یا تگار به معنی خم است. تگاربد یعنی ساقی و شراب دهنده. پس تگاربد شبستان کسی است که وظیفه ساقی حرم شاه پارسی را بر عهده دارد.

«تاگراپت شایستان با پانصد بیور سرباز به خاک ارمن آمد...». ص ۲۴۳.

\*گوسان (gusan)، در پهلوی گوسان و در پارسی کوسان است. مردان و زنان نوازنده و خواننده مردمی را گوسان می نامیدند.

«پاپ جام شراب را در کف گرفته بود و دسته گوسانها را می نگریست». ص ۳۵۵.

مارزبان (marzban)، همان مرزبان است. به معنی حاکم و فرمانروای بخشی از سرزمین.

«به هنگامی که وازار شاپور، مرزبان آترپاتاکان، این سخنان را از زبان پیساک خشمگین و زشتگو شنید...». ص ۸۱.

«همچنین برای سورن مرزبان درآمد و مزد و برگ و نوا مقرر کردند». ص ۳۷۵.

«آنگاه همه مردمان خاک ارمن، همه بزرگان، استانداران، مرزبانان، کارداران و کدخدایان گرد شدند و نزد نرسس بزرگ آمدند». ص ۲۴۹.

«مانوئل سپاهید و سراسر ارمنستان از شاه پارس یاری جستند و سورن پارسی را به مرزبانی ارمنستان آوردند». ص ۳۷۳.

\*موگ (mog)، در پهلوی به صورت موگ یا مگو است. در پارسی به صورت مغ می باشد. روحانیان زرتشتی را به این نام می خواندند. معرب آن مجوس است. مورخان ارمنی، دین زرتشت را عمدتاً "دین موگ ها می نامیدند.

«[واهان] دل شاپور را به دست آورد و بر آن شد تا به دین موگ ها خدمت کند». ص ۲۴۹.

«سپس کارگزاران دربار آمدند و فرمودند که آنان دین موگ ها را بپذیرند». ص ۲۶۹.

\*ناخارار (naxarar)، در زبانهای ایرانی بصورت نخدار، در سغدی ناخدار (به معنی رئیس قوم) آمده است. ناخارارها اشراف و زمینداران بزرگ ارمنستان باستان بودند که قلمرو مستقل خود را داشتند و باج و خراج می ستاندند و لشکری زیر فرمان داشتند و چنانچه نیاز می بود تعداد معینی سرباز به یاری پادشاه می فرستادند. سهم هر یک از این خاندان ها در سندی به نام «زوراناهاک» (زورنامک) تعیین شده بود. برای مثال خاندان آرتسرونی تعداد ۱۰۰۰، خاندان باگراتونی تعداد ۱۵۰۰، خاندان خورخورونی تعداد ۱۰۰۰ و خاندان بزونی ۳۰۰۰ سرباز به دربار می دادند. همچنین تعداد کرسی یا گاه هر یک از دودمانهای ناخاراری و رتبه ایشان به ترتیب در سندی که «گاهنامک» نامیده می شد ثبت می گردید و اهمیت خاندان های حکمران ارمنستان از روی آن تعیین می شد. تعداد دودمان های ناخاراری گاه به ۴۰۰ می رسید. اکثر این خاندانها دارای وظایف خاص خود بودند. مثلاً "خاندان باگراتونی وظیفه تاجگذاری پادشاه ارمنستان را بر عهده داشت و به همین سبب دودمان تاجگذاری نیز نامیده می شد. خاندان مامیکنیا نیز فرماندهی نیروهای مسلح را در اختیار داشت. دودمان مارتیدها وظیفه ریاست دربار یا دربارسالاری را بر عهده داشت و وظیفه فرماندهی گارد محافظ پادشاه بر عهده دودمان خورخورونی بود.

«واچه چند ناخارار سلحشور گرد آورد و لشکری سخت انبوه آراست و در سپیده دمان بر سپاه ماسکوت ها تاخت». ص ۳۱.

«پادشاه نزدیک به سی هزار تن را شتابان فراهم آورد و با سردار واچه و ناخارارهای مهتر خویش به رویارویی شتافت». ص ۳۵.

«همه بزرگان، ناخارارها و آزادها گنل را دوست می داشتند...». ص ۱۸۵.

\*ناهاپت (nahapet)، صورت پهلوی آن نافاپاتی است و به معنی رئیس قوم و دودمان است. در پارسی نافید می باشد. این واژه از دو جزء ناف و بد ساخته شده است. ناف به معنی مجازی دودمان و نسل و خاندان می باشد و بد به معنی رئیس و مهتر. پس ناهاپت به معنی رئیس قوم یا بزرگ خاندان و دودمان است. «شاه آرشاک، برادر بزرگ آن ها را که وارتان نام داشت، ناهاپت دودمان [مامیکینان] ساخت». ص ۱۰۷. «یکی از آن دو، مهتر دودمان ماناوازیان و دیگری ناهاپت دودمان ورتونی بود». ص ۱۹. «... و همه ناهاپت های خاندان های نامدار و همه سلک کشیشان با جمعی انبوه به سوگ رهبر دینی خود فرو رفتند». ص ۱۶۷.

\*نویراکاپت (nvirakapet)، در پهلوی از نویدک+بد ساخته شده است. از واژه پارسی نوید به معنی خبر خوش آمده است. در ارمنی به معنی مقامی است که مهمانان دربار را به پادشاه معرفی می کرد و یا از پیشاپیش پادشاه یا فرمانروا حرکت می کرد و در کوچه و خیابان راه را باز می نمود. یا کسی بود که به نمایندگی مقامی بالا به جایی دیگر گسیل می شد.

«شاپور، نویراکاپت خود را به جنگ ارمنستان فرستاد و مهر و ژان را به رهبری آنان گماشت». ص ۲۳۵. «وارتاپت (vartapet)، از ورد و بد ساخته شده است. در پهلوی به صورت وردپت یا ورزپت است و به معنی آموزگار می باشد. در زبان ارمنی به آموزگاران و علمای دین اطلاق می شود. وارتاپت در کلیسای ارمنی درجه ای است علمی که پس از گذراندن امتحانات خاصی به کشیشان داده می شود. «[خداندا!] وارتاپت های مقدس را به روشنگری ما گماشتی و در کلیسای همگان را خرد آموختی». ص ۲۷۱.

«و همه وارتاپت های راستین از نزد مردمان خود دور افکنده شدند...». ص ۱۴۳. «واردزاک (vardzak)، در پهلوی ورزک، و در پارسی برزه است. به معنی زن خواننده و رقاص می باشد. زنان گوسان را ورزک می نامیدند. «آن ها به جایگاه اسقفان می رفتند و با روسپیان، واردزاک ها، گوسان ها و دلک ها شرایخواری می کردند». ص ۷۷.

\*هازاراپت (hazarapet)، در پهلوی به صورت هزارپت، و در پارسی هزارپد می باشد. به معنی دارنده هزار مرد است. از دو جزء هزار+بد تشکیل یافته است. هزارپدها از کارگزاران دربار ساسانی در ارمنستان دوران مرزبانی بودند که وظیفه آن ها جمع آوری خراج ارمنستان و فرستادن آن به ایران بود. اما در ایران مقامی بلند پایه بود که مشاور اول شاهنشاه ساسانی و سامان دهنده سیاست داخلی و خارجی کشور بود. این مقام را به یونانی خیلپارکوس (از خیلو یا کیلو به معنی هزار) می نامیدند. «خاندان گنونی را که آباد کنندگان روستاها بودند به بالاترین کارگزاری، یعنی هازاراپتی گماشت تا در مقام هازاراپت سراسر کشور، روستاییان را ... سرپرستی کنند». ص ۱۰۷. «[پادشاه] فرمود به همراه واغارش، هازاراپت بزرگ، بروند و هوسیک مقدس را در ارا به دربار بنشانند». ص ۴۹.

«شاه تیران، آنگونه که رسم بود، واغارش هازاراپت را که از دودمان هازاراپت های ارمنستان بود...». ص ۴۹.

\*هامباراکاپت (hambarakapet)، در پهلوی به صورت انبارک پت آمده است که همان انبارک+بد است. به معنی مسئول و رئیس انبار به کار رفته است. «آنگاه هامباراکاپت شاه پارسی با نود بیور مرد به شهرستان کورچایک، همان ساغاماس [سلماس] در آمد...». ص ۲۴۵.

\*هاندرزاپت (handerzapet)، واژه ای است پهلوی به صورت اندرزپت (اندرز+پد)، یا هندرزپت، که به معنی اندرز دهنده و مشاور است. اندرزبدها مقام های بلندپایه ای بودند که مشاوران پادشاه پارسی و امیران برجسته به شمار می آمدند. احتمالاً "اندرزید صاحب منصبی قضایی و اجرایی نیز بود. پاستوس به یک اندرزید از منطقه سیستان (ساگستان هاندرزاپت) نیز اشاره دارد، که به معنی مشاور استاندار سیستان یا ساگستان است.

«شاپور... هاندرزاپت ساگستان را به فرماندهی چهارصد هزار مرد گماشت». ص ۲۴۳.

\*هاندرزاپت موگ ها، یعنی اندرزید موگ ها یا مغ ها. مشاوران موبدان را چنین می نامیدند.

«پس از آن، هاندرزاپت موگ ها برای جنگ با شاه آرشاک آمد». ص ۲۴۵.

۲- نامهای اشیاء، جاها و غیره

\*آپیزاک (apizak)، در پهلوی آویزک یا آویزه. نشان و زیوری است که به سینه می آویزند.

«پادشاه پارسی برای بانو زارماندخت، تاگ و خلعت و... و نشان سینه، یعنی آپیزاک... فرستاد». ص

۳۷۵.

\*آسپار (aspar)، در پهلوی اسپر است.

«[دربار سالار را] از میان دهلیزی که در دو سوی آن تبردارانی که در پشت آسپارها قرار گرفته بودند

می بردند». ص ۳۱۳.

\*آسپارز (asparez)، در پهلوی اسپرس و اسپریس، و به معنی میدان اسبدوانی و چوگان بازی است.

همچنین واحد طولی است که یک اسب در یک دور دویدن آن را طی می کند. آن برابر است با استادیون یونانی. طول اسپرس پارسی برابر با ۲۳۰ متر بود.

«مانوئل... با دسته نیزه بر سر شاه و ارازدات می کوبید و بدین سان چهار آسپارز او را به دور راند». ص

۳۶۹.

\*آمیج (amij)، واژه ای است نامأنوس که به نظر مالخاسیان از واژه آمیز پهلوی اقتباس شده است. او آن

را گونه ای خوراکی مخلوط با گوشت می داند. کریستن سن در ترجمه خود به جای آمیج واژه طعام لذیذ را به کار برده است. ن.ک. ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۱۳.

\*آناپات (anapat)، در پهلوی آناپات است و به معنی جای آباد نشده و غیره مسکونی می باشد. در زبان

پهلوی به صورت اناپات و در پارسی ناآباد، یعنی غیر آباد است.

«اسقف پاستوس برادری داشت به نام آروستام... که در کوه و آناپات زندگی می کرد». ص ۴۰۵.

«[دانیل] وقتی از آناپات ها به آبادی ها می آمد... در کلیسا ها مسکن می گزید». ص ۶۱.

«[شاقیتای مقدس] در آناپات ها زندگی می کرد و با دادن روزگار می گذرانید». ص ۳۳۷.

\*باگین (bagin)، از باگ پهلوی به معنی ایزد است. باگین یا قربانگاه محلی بود که در آن قربانیانی نثار

ایزدان می کردند. عموماً "با واژه مهیان به معنی پرستشگاه می آید. نگاه کنید به مهیان.

\*بیور (biur)، در پهلوی بیور است. برابر است با ده هزار سرباز یا ده هزار از چیزی.

«آنگاه یکی از فرماندهان پارسی که مرکان نام داشت با چهل بیور [سرباز] به جنگ شاه آرشاک آمد». ص

۲۴۷.

\*پیغ (pigh)، از پیل پهلوی آمده است.

«[یاگوس] شمشیر بیرون کشید و بر پیغ حمله برد. او به زیر پیغ رفت و بر شکم پیغ ضربه فرود آورد. پیغ

به روی او افتاد و هر دو نابود شدند». ص ۲۱۷.

\*تاجار(tajar)، یا تالار. کاخ های با شکوه دربار را تالار می نامیدند. در ادبیات ارمنی همچنین به معنی خانه خدا و کلیسا به کار می رود.

«در مسیر رودخانه تا کاخ شهبانو درخت کاشتند و این جنگل را تاجار نام نهادند». ص ۳۳.

«آنها خداوند را ستایش می کنند و با تزکیه نفس خویش تاجاری برای روح القدس می سازند». ص ۱۳۵.

\*خوران(xoran)، در پارسی به صورت خورانگاه یا خرگاه آمده که به معنی چادر و سراپرده است. در زبان ارمنی همچنین جایی از کلیسا را که مراسم مذهبی در آنجا انجام می شود خوران می نامند.

«دیدند که [سربازان] همه خوران ها، سایبان ها، ... را گذاشته و رفته اند». ص ۲۱۱.

«و به هنگامی که پادشاه [پاپ] وارد خوران فرمانده رومی شد...». ص ۳۵۵.

\*دانگ(dang)، در پهلوی، دانگ یا دانک می باشد. به معنی یک چهارم درهم پارسی است. همچنین واحد وزنی است که در اقوام مختلف متفاوت بوده است.

«... تا نزد هیچ فرد مسیحی هیچ دانگی از زر یا سیم باقی نماند». ص ۱۵۷.

\*دروشاک(droshak)، در پهلوی درفش می باشد. در ارمنی نیز با همین مفهوم درفش و پرچم به کار می رود.

«... و دودمان مامیکنیان را به کار اسپاهدی و فرماندهی گماشت تا با دروشاک های کبوتر نشان خود... به جنگ برخیزند». ص ۱۰۷.

«سپس ناخارارهای بزرگ و دودمان ها و خاندان ها و دارندگان لشکر و دروشاک، نزد شاه آرشاک آمدند». ص ۱۰۹.

\*ژانوار(janvar)، در پهلوی زنور، در پارسی زنبر، یا زنبه. گونه ای تخت روان بدون چرخ است که بر روی یک جفت اسب، قاطر یا شتر قرار می گرفت.

«موشغ فرمود برای همه زنان شاپور ژانوارهایی ساختند و ایشان را آزاد کرد». ص ۲۹۱.

«و همسر [گنل] نشسته بر ژانوار، در کنار او و به همراه گروه می آمد». ص ۱۸۷.

\*کاروان(karavan)، در پهلوی کاروان و در پارسی کاروان است. به معنی دسته ای رهرو است که با ستوران راه می پیمایند.

«شاپور با تمام سربازان و چاکران، با کاروان های بزرگ و دسته انبوه پیل و آذوقه ای بی اندازه... به حرکت درآمد».

«... و کاروان پارسیان به تاراج رفت». ص ۲۲۷.

\*مازدزن(mazdezn)، در پهلوی مزدیسن و مزدایسن، به معنی پرستنده اهورامزدا است.

«او دین مازدزن، یعنی دین موگ ها را پذیرفت». ص ۲۱۹.

«آنگاه واهان مامیکنیان و مهروژان آرتسرونی... دین مازدزن را پذیرفتند». ص ۲۷۵.

«آن دو [واهان و مهروژان] در املاک خصوصی خود آتشکده ساختند و خویشاوندان خود را برای آموختن دین مازدزن فرستادند». ص ۲۷۷.

«مهروژان آرتسرونی از دیرباز بر آرشاک شوریده... و به دین مازدزن گرویده بود». ص ۳۸۳.

\*مهیان(mehyan)، از واژه پهلوی مهر و پسوند یان تشکیل یافته است. به معنی پرستشگاه ایزد مهر. در زبان ارمنی، هر نوع بتخانه و به ویژه پرستشگاه بت پرستان را مهیان می نامند.

«جایی که در روزگاران پیشین، در روزگار گریگور قدیس، باگین ها و مهیان ها ویران شده بودند». ص ۱۵.

«او [دانیل بزرگ] به هنگامی که باگین های مهیان هراکل، یعنی واهان، را ویران کرد...». ص ۶۱.

\*نیزاک(nizak)، در پهلوی نیزک است، اکنون به صورت نیزه می آید.

«شاه پاپ فرمان داد که اسب و نیزاک خود را به موشغ اسپاهد بدهند». ص ۲۹۹.

«بی درنگ سر او را از تن جدا کردند و بر نیزاک نشانند و در میدان دربار ایستاندند». ص ۳۱۵.  
 \*وستان (vostan)، در پهلوی استان می باشد. در ارمنستان اشکانی زمین های دربار و استان هایی که از آن دربار بود (برخلاف مناطقی که در اختیار ناخارارها و امیران بود) وستان نامیده می شدند. به معنی پایتخت و یا بزرگترین شهر یک استان نیز به کار می رفت.

«آرشاک، پادشاه ارمنستان، دودمان کامساراکان را از بیخ برانداخت و زادبوم ایشان را ضمیمه وستان کرد». ص ۲۰۳.

«اما چون آن ناحیه از دیرباز وستان دربار بود، ساکنانش خراجگزار و فرمانبردار مانده بودند». ص ۳۲۵.  
 \*هراساخ (hrasax)، در پهلوی فراسنگ و در پارسی فرسنگ و معرب آن فرسخ است. واحد طولی است برابر با سی اسپرس یا ۵۰۰۴ متر.

«برادر مانوئل، او را بردوش کشید و آن مرد غول پیکر را روزی ده هراساخ راه برد تا به خاک ارمن رسانید». ص ۳۶۵.

\*هرامان (hraman)، در پهلوی فرمان و دستور می باشد.  
 «زمانی که فرماندهان رومی در ارمنستان بودند، از پادشاه خویش هرامان آمد که ... پاپ، شاه ارمنی، را بکشند». ص ۳۵۵.

«واساک اسپاراپت، هرامان پادشاه را بی درنگ انجام داد و...». ص ۱۶۷.  
 \*هرووارتاک (hrovartag)، در پهلوی فراورتک است. به معنی نامه، منشور یا فرمان درباری است.  
 «نمایندگان از نزد قیصر به نزدیک آرشاک آمدند و هرووارتاک قیصر را تقدیم کردند». ص ۱۶۵.  
 «آنگاه شاپور با گسیل عطایا و هرووارتاک به شاه آرشاک، او را با مهربانی نزد خود خواند». ص ۲۵۳.  
 «از سوی پاپ نماینده ای نزد فرمانده ارمنی آمد و هرووارتاک برای او آورد». ص ۲۹۳.

### ۳- نام های کسان

\*آرشاک (Arshak)، از ارشک یا اشک پهلوی. آرشاک دوم، پادشاه ارمنستان (۳۶۸-۳۵۰ م.)، پسر تیران، از خاندان آرشاگونی یا اشکانیان ارمنی. از واژه پارسی ارشا به معنی خرس با پسوند آک ارمنی ارش+اک.

\*بابیک (Babik)، از خاندان سیونی. شامل باب+ایک. باب به معنی بابا و پدر است.  
 \*پاپ (Pap)، پاپ، پادشاه ارمنستان (۳۷۴-۳۶۸ م.)، پسر آرشاک دوم. همچنین پاپ پسر اسقف هوسیک. از واژه پهلوی پاپ، باب، بابا، بابک (پدر) ساخته شده است.

\*ترتات (Trtat)، یا تیرداد، نام چند تن از شاهان ارمنی است، که نامدارترین آن ها تیرداد سوم یا بزرگ (۳۳۰-۲۸۷ م.) می باشد. شامل تیر+داد است. از واژه تیر ساخته شده و به معنی ایزد تیر داده است می باشد.

\*تیران (Tiran)، پادشاه ارمنستان (۳۵۰-۳۳۸ م.). از واژه پارسی تیر (ایزد تیر) ساخته شده است.  
 \*خسرو (Xosrov)، نام سه تن از پادشاهان ارمنی است. یکی خسرو اول یا بزرگ (۲۵۹-۲۱۱ م.) و دیگری خسرو دوم کوتاک (۳۳۸-۳۳۰ م.) نوه خسرو بزرگ و سومی خسرو سوم (۳۸۸-۳۸۵ م.) و (۴۱۵-۴۱۴ م.). از واژه پهلوی خسرو به معنی پادشاه، و بلند آوازه و خوشنام.

\*خورن (Xoren)، یا خورین. نام یکی از اسقفان ارمنی بود. برگرفته از خور به معنی خورشید.  
 \*دراستاماد (Drastamat)، دربارید و رئیس دربار تیران شاه، و پسرش آرشاک. شامل دو جزء دراست+آماد (درست+آمد)، به معنی مردی با راه و روش درست و نیکو رفتار.

- \*دادابه (Dadabeh)، نام یکی از ناخارارهای ارمنی بود. از داد و به ساخته شده است. به معنی دادگر و بهداد است.
- \*زاون (Zaven)، نام یکی از اسقفان ارمنی بود. از واژه زاو پارسی به معنی یاری دهنده و کمک کننده.
- \*زرواندخت، خواهر پادشاه پارسی (احتمالاً شاپور سوم) بود. به معنی دختر زروان است. زروان یکی از ایزدان در کیش زردشتی است.
- \*مهنداک (Mehendak)، یا مهروندک. از واژه مهر و بندک ساخته شده است. به معنی بنده ایزد مهر.
- \*مهرروژان (Mehrujan)، از خاندان آرتسرونی، پسر شواواسب. از دو جزء مهر+ اوژن ساخته شده و به معنی مهرافکن است.
- \*واچه (Vache)، نام اسپاهبد ارمنستان، از خاندان مامیکنیان. از واژه پارسی بچه، به معنی فرزند آمده است. این نام از سده اول میلادی متداول بوده است.
- \*واراز (Varaz)، از واژه پارسی وراز به معنی گراز (نیرومند و قوی) ساخته شده است. ترکیبات بسیاری از این واژه در زبان ارمنی یافت می شود که عبارتند از: وراز واچه، وراز دات، وراز گریگور، وراز گنل، وراز خسرو، وراز واهان، وراز شاپور، وراز دخت، وراز دیروتس و غیره.
- \*واساک (Vasak)، اسپاهبد ارمنستان، از خاندان مامیکنیان. از واژه پارسی وسک یا وزک به معنی آزاد و خود مختار ساخته شده است.
- \*ورمیزدخت (Vormizduxt)، یا اورمزدخت، هرمزدخت، خواهر شاپور دوم ساسانی به معنی دختر اهورامزدا است.
- \*هامازاسب (Hamazasp)، شامل همه + از + اسب. یعنی کسی که اسبان بسیار دارد.

#### پا نوشت ها

- ۱- دکتر گارنیک آساتوریان، فصلنامه پیمان، شماره ۳ و ۴، سال ۱۳۷۵، ص ۱۲.
- ۲- دیوید م. لانگ، ایران، ارمنستان و گرجستان، مجموعه تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان (کمبریج)، ترجمه حسن انوشه، ج ۳، قسمت ۱، ص ۶۲۷.
- ۳- سعید نفیسی، منابع تاریخ ایران پیش از اسلام و مورخین ارمنی، مجله شرق. بهمن ماه ۱۳۰۹، شماره دوم، دوره اول.
- ۴- گئورگی نعلبدیان، مقدمه تاریخ موسی خورنی، ایروان، ص ۷.
- ۵- گئورگی نعلبدیان، همانجا، ص ۷.
- ۶- دکتر عزیزالله بیات، شناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران از آغاز تا سلسله صفویه، انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۰، ص ۱۷.
- ۷- آ. کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، انتشارات دنیای کتاب، چاپ هفتم، ۱۳۷۰، ص ۱۲۰.
- ۸- ن. پیگولوفسکایا، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت الله رضا. ص ۲۶.
- ۹- ویکتور لانگلو، مجموعه مورخان قدیم و جدید ارمنی، ج ۱، ص ۵. به نقل از پاسدرماجیان، تاریخ ارمنستان، ترجمه محمد قاضی، نشر تاریخ ایران، ص ۱۳۷.
- ۱۰- یوزف مارکوارت، ایرانشهر، ترجمه دکتر مریم میر احمدی، انتشارات اطلاعات ۱۳۷۳، ص ۱۸۹.
- ۱۱- سعید نفیسی، همانجا.
- ۱۲- آ. کریستن سن، همانجا، ص ۱۲۰.
- ۱۳- و. لانگلو، همانجا. ص ۱۳۶.



- ۱۴- دکتر احسان یارشاطر، مقدمه کتاب تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان (کمبریج)، ترجمه حسن انوشه، ج ۳، قسمت ۱، ص ۹۲.
- ۱۵- دکتر عزیز الله بیات، همانجا، ص ۱۷.
- ۱۶- مینورسکی، پژوهشهایی در تاریخ قفقاز، ترجمه محسن خادم، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، زمستان ۱۳۷۵، ص ۱۸۰.
- ۱۷- پرفسور واهان بایوردیان، ایرانشناسی در منابع ارمنی، فصلنامه پیمان، شماره ۵، تهران، سال ۱۳۷۶، ص ۴۸.
- ۱۸- این اشتباه در بسیاری جاها مشهود است. در کتاب شهرهای ایران اثر پیگولو و سکا یا (ص ۳۷۶) به صورت فائوستوس بوزنظی، در تاریخ ایران (کمبریج) (ص ۲۴۱) به صورت فائوستوس بیزانسی و در کتاب ایران شهر اثر مارکوارت (ص ۵۶) به صورت فوستوس بیزانسی آمده است. در ترجمه فرانسه لانگلووا به صورت (Faustus de Byzence) ثبت شده است.
- ۱۹- غازار پاربتسی، تاریخ ارمنیان، به کوشش ب. اولوبابیان، انتشارات دانشگاه ایروان، ۱۹۸۲، ص ۱۱. (به زبان ارمنی).
- ۲۰- ارمنستان صغری را به لاتین Armenia minor و به ارمنی «پوکر هایک»، یعنی «ارمنستان کوچک» می نامند. ارمنستان کوچک بخش غربی ارمنستان باستان بود و به همراه «متس هایک» یا ارمنستان بزرگ (Armenia major)، که به پهلوی وزرگ ارمنان یا بزرگ ارمنان نامیده می شد، کل سرزمین ارمنستان را تشکیل می داد.
- ۲۱- رومن گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه دکتر محمد معین، ص ۳۵۳.
- ۲۲- رومن گیرشمن، همانجا، ص ۳۵۵.
- ۲۳- آ. کریستن سن، ص ۳۲۸.
- ۲۴- ریچارد فرای، تاریخ سیاسی ایران در دوره ساسانیان، مجموعه تاریخ ایران (کمبریج)، ص ۲۳۷.

## Փավստոս Բուզանդը, իր «Նայոց պատմությունը» եւ նրանում օգտագործված իրանական բառերը

àðéáóŪŸ³ èçñ»ó Ī³ ñá ê³ ñ· èß³ ÝÁ

² Û÷á÷áóŪ

Հեղինակը նախ անդրադառնում է հայ-իրանական դարավոր մշակութային առնչություններին եւ այդ կապակցությամբ տարբեր ազգերի գիտնականների կողմից կատարված հետազոտություններին: Ապա տրվում է Բուզանդի համառոտ կենսագրությունը եւ ներկայացվում «Պատմությունը», նրա զանազան հրատարակումներն ու թարգմանությունները (1869 Ֆրանսերեն, 1879 գերմաներեն, 1998 իտալերեն) եւ այլն:

Հոդվածի վերջին եւ իսկական բաժնում տրվում են այն իրանական բառերը, որոնք Փավստոսը օգտագործել է իր «Պատմության» մեջ օրինակ ախտապետ, ասպետ, աշակերտ, սպարապետ, բանուկ, դայակ, զուսան եւ այլն:

## Pavstos Buzand(5th. Century), his book "History of Armenians" and Iranian words used

By: Karo Sarkisian

---

## Summary

The author first represents the historical and cultural relations between Iran and Armenia and researches performed by different scientists of Iran, Armenia and Europe. Then a short biography of Buzand is given and some details about his book titled "History of Armenians", and its publications and translations in some languages (1869 in French, 1879 in German, 1998 in Italian), etc.

In the last and main part of the research, many persian words and their etymology are mentioned, the words that Buzand has used in his book such as Akhorapet, aspet, ashakert, sparapet, banuk, dayak, gusan, etc.

## باز هم واژه kot و تفسیر مشتقات آن

پژوهش از ادبیک مهرایی

امید است در شماره پیشین آباگا، پژوهشگران و خوانندگان گرامی، سیر معانی گوناگون برخاسته از ریشه kot را با تکیه به شواهد چند زبان و گویش دنبال کرده باشند.

بدین ترتیب کلیه واژگان و اصطلاحاتی که بگونه ای یکی از معانی مذکور را در خود دارند، زیر این ریشه باید گرد آیند. لیکن نگارنده در ادامه تحقیقات پیرامون این ریشه واژگان بیشتری را مشتق از این ریشه مادر می داند که برای اثبات و قطعیت آن بناچار دو سه سطر را به عنوان پیش نیاز و زمینه درک آن، برای اهل فن و خوانندگان علاقمند می آورد.

چون دسته ها، دسته های کوتاه چوبی و بریده هستند و آنها را می شود در بسیاری موارد استفاده کرد و به هر چیز کوتاه و کوچک و کلفت هم قلمداد کرد و معانی بریده شده، شکسته و تکه شده و خشکی، هم از آن استشمام می شود (۱) و چون تحقیقا "هوشمان در اساس اشتقاق ۸۷۱، و اونوالا ۴۶۸ و نیبرگ آورده اند که واژگان کوتاه و کودک و کوچک و kutaka اوستایی به هم مربوطند، و همه از ریشه kot پارسی باستان با پسوند ak تشکیل شده اند (بی آنکه ریشه را با گسترش معنی اش بشناسند)، لذا نگارنده این مقاله، با تکیه بر این تصاویر و یافته های جدید که پیوندی منطقی دارند، گسترش این واژه را به دسته بزرگ دیگری از گنجینه لغات ارمنی و ایرانی می رساند و معتقد است که این واژه علاوه بر آنکه به کودکان انسان و حیوانات اطلاق شده، به جانوران هم تعمیم یافته است. همچون واژه شرپاکوت (۲) در ارمنی بمعنی نوعی حشره (کوچک و ریز) و گسترش معانی از چوبهای کوتاه و مفاهیم ریز و ریشه و تکه و هیزم تا کودن و خانه و خشک و سرگین حیوانات همگی در معناشناسی با یکدیگر پیوند دارند.

از این رو، منطقا "مسئله عاریتی بودن آنان منتفی است و می توان برداشتهای گوناگون از این ریشه با پسوندها و پیشوندهای غیر مشابه، در کنار ساده و ابتدایی بودن آنان را هم به عنوان دلایل دیگری در جهت هم‌ریشگی و مستقل بودن دانست (۳). اکنون به بررسی برخی از واژه ها می پردازیم:

**kutam** - اتاقک چوبی در مزارع (برهان قاطع) و **kutom** (۴)

**kuta** - خانه کوچک - افغانی (۵).

**Kota** - حجره - غرفه - افغانی، واژه نامه هم زبانان، ص ۲۱. ضمیمه شماره ۴ نامه فرهنگستان.

**Koti shodan** - خانه نشین شدن در فرهنگ مردم راوری. علی کرباسی راوری، تهران: بنیاد نیشابور، ص

۷۱.

**Katak** - خانه در زبان پهلوی. کده در فارسی، بتکده - دانشکده، مقایسه شود با کاژه کاژک و کاژه در فرهنگها.

**Kataghuni** - این واژه با کاربرد اندک بمعنی اتاق بالای کلیساست، که ویژه زنان عادی و اشراف است در متون کهن تنها دو بار بکار رفته است. همچنین بمعنای جای (اتاق) عزلت گزیدگان در بیابان. آجاریان آن را شبیه کاتاقویون یونانی می داند به معنی زیر زمینی ص ۵۳۶، ج ۲. فرهنگ مالخاسیان (ارمنی) ص ۳۹۸، ج ۲، آن را با تردید مهمان سرا می داند.

**Kutara** - نیم سوز (۶). **Kutbor**. درخت نیمه تر (۷). چنانکه کوت = نیمه (۸) - کوتی = نیمه و نیمین =

دسته بیل. فرهنگ کردی شکراله بابان

**Kotlik/kotik/kotak** - پاروی بی دسته و دسته شکسته پارو (فرهنگهای ارمنی)

از دیگر دلایل نام گذاری کت = شانه - استخوان پهن شانه به سبب شباهت آن به پارو است. مقایسه کنید. کت بین، آنکه از خطوط استخوان پارویی شکل شانه فال گوید. یادداشت مرحوم دهخدا (لغت نامه) و رجوع شود به کتله پیش در ساری = پارو، در سطور بعد. در زبان ارمنی شانه و استخوان پشت را پارو گویند، **katta**، ۱ - کتف، ۲ - پارو. (۱۸)

**kutila** - کوت + ایله یا اوله، کوتوله، بریده شده و اغلب در مورد دست و پا می آید، ناقص. مانند عربی،

الاقطع، آدم دست بریده - معیوب (۹) و ارمنی **kotat** معیوب. **Kotma kuri** نیم کور (۱۰).

**Kotel** - دو یا چند نیمه کردن. در بعضی روستاها **chotel**. فرهنگهای ارمنی **foctut**، بریدن و (به همین

جا مربوط است **kot** = سهم. واژه نامه سیستانی. ایرج افشار، ص ۱۲۸. **Dokut** دو سهم در زبان زرتشتیان کرمان و اصطلاحات دو کو - سه کو، پنج کو به همین معنی در بسیاری گویشها و زبانهای ایرانی).

**Katel**، صندلی کوچک چوبی، روستای مزرک کندلوس و **kot** ارمنی، نوعی سطل چوبی برای نشستن.

**Katel**، هیزم - بی حس و کرخت (خشک و سفت مانند چوب = نگارنده) (۱۴)

**Katir**، آلتی چوبین به منزله جوال که دسته گندم و جو را پس از درویدن در آن نهاده به خرمن

آورند (۱۲).

**Katvil**، تکه چوبی که به سوی شاخه های درخت پرتاب کنند تا میوه بریزد. (۱۳)

**Katma**، تکه پارچه ای که داخل تنور را پاک کنند: فرهنگ ارمنی مالخاسیان، ج ۲، ص ۳۹۸.

**de-Katek**، دو شاخه چوبی برای چیدن میوه از درخت ۲ - چوب خمیده تیر و کمان. (۱۴)

**Kudeynty**، کنده - نوعی آلت شکنجه. (۱۵)

**Dar koten**، دار کوب (۱۴) - قیاس کنید تخته مرغ = دار کوب، از یادداشتهای مرحوم دهخدا (\*) -

**Desarkoten** - چوب دو سر طلا، فتنه گر.

**De palle kuti**، نردبان دوسر (۱۴) در مازندرانی کوتی، نردبان می شود.

**Katele/katel**، سرپایی چوبی (۱۴)

مقایسه کنید **tra skor** کفش چوبین در سوئدی از ریشه **tra** چوب، **koturn**، در یونان قدیم کفشهای

چوبین با زیر و کف بسیار بلند که وقتی هنرپیشگان نقش خدایان را بازی می کردند می پوشیدند. فرهنگ

آقایان، ج ۱، ص ۷۴۶. و ته فته قان = تختکان در کردی بمعنی کفش چوبین از ریشه تخته (فرهنگ کردی).

**Katala pish**، پاروی مخصوص ناخدا(۴).  
**pa Katala**، دکل کرجی. غرب گیلان، همان مأخذ.  
**Katara**، نرده(۱۶) و **Kot Band** چوب رخت- همانجا(\*).  
**Jol kot**، چوب رختشویی(۱۷)، **Mikot**، چماق در اورامی (همانجا)(\*).  
**Kat gar**، نجار، برهان قاطع و افغانستان.  
**Katarah**، چوب بندی مشبک لب بام- استان خراسان.  
**Kot**، با معنی فوق در ارمنی = فرهنگ های ارمنی و ریشه شناسی ارمنی.  
**Katibeh** چارچوب توری کشیده / نوعی تله / فرهنگ گیل و دیلم.  
**Katra/kajliz**، قاشق چوبی بزرگ(۱۱)، **Katara**، همین معنی در گیلان.  
 با بدل شدن ت به چ **Kachak** خانه چوبی در کندلوس مازندران و **Kechila**(کوچولو)، از روی **Ketila**، بمعنی تکه های چوب در کندلوس.  
 بنابراین کچه (۱۸)، از روی کته است به معنی قاشق. (در غیاب اللغات ترکی پنداشته شده که تصحیح می گردد).  
**Katel**، هیزم کلفت (همانجا) و **Kotel** تنه درخت - کنده، روستای مزرک کندلوس.  
**Katelum**، چوب دوک نخ ریزی که به شکل چلیپا است. همانجا  
**Kotak**، عصای کلفت و کوچک در افغانی و فرهنگ معین.  
**Kotka**، عصای کوچک و ستمبر - (غیاب اللغات)(۱۹).  
**Ktron**، از ریشه **ketor > kot**، می شود کوپن (تکه کاغذ و باقیمانده خرمن درو شده در ارمنی (فرهنگها) همچنین ته چک.  
**Ktrun**، بران - تیز - چاقو - قیچی (فرهنگهای ارمنی).  
**Cutler**، چاقو ساز در انگلیسی، از ریشه **to cut** بریدن. آیا **cudgel** انگلیسی به اینجا مربوط نمی شود.  
 مقایسه کنید **cudgel play** چوب بازی.  
**Ketor**، ۱- تکه چوب، ۲- قسمتی که از هر حیث شبیه به اصل باشد(مانند کودک انسان به پدرش - نگارنده) فرهنگ آقایان ج ۱، ص ۷۶۹ و بمعنی پارچه - قماش(۱۸).  
 مقایسه شود با پاره = تکه و فرزند در فارسی. برهان قاطع ج ۱، ص ۳۵۱.  
**Kottrak**، چوب سرکج در خیش. فرهنگ آقایان ج ۱، ص ۷۶۱.  
**Kot/kotin**، ظرف چوبین - همانجا.  
**Kotin**، درختی که از آن شاخه های برس تهیه می شود.  
**Katin**، کنده های درشت برای کوره های بزرگ. (فرهنگ پهلوی فره وشی).  
**Kut**، بخشی از قفل چوبی و **Kut kerdan** قفل کردن قفلهای چوبین.  
**Iskat**، چوب ضامن زیر پیش دامنه خانه روستایی(۲۱).  
**Kotol**، چوب بدون دانه ذرت - فرهنگهای ارمنی.  
 کودبان = چوب جهاز شتر(ناظم الاطباء) لغت نامه ج ۴۰، ص ۳۱۵.  
 این ریشه کود بر بسیاری روشن نبوده است که تصحیح می گردد(۲۲).  
 چیرکو = با افتادن حرف آخر، دسته چوبی بام غلطان(۲۳).  
 سرنمکو = با افتادن حرف آخر، تخته ماله در گیلکی.  
**Kotk** = چکش بزرگ (=چوبی - نگارنده) در کردی و گو تیار = کشاورز - آنکه زمین را شخم زند. چرا که گیت(گوت) بمعنی شخم(با خیش چوبی) رجوع شود کوتراک در زبان ارمنی.

شواهد ارمنی و ایرانی با معانی کوچک و کوتاه و ریز

**Kotak** تولید حیوانات. فرهنگ آقایان، ج ۱، ص ۷۶۱، به دلیل داشتن قد و قواره کوچک. فراموش نشود که **kot** در زبان ارمنی بمعنی نسل و نژاد و دودمان هم هست که بدین ترتیب چون نسلها از طریق کود+اک+ان در انسان، و توله ها در حیوانات ادامه می یابند. مقایسه کنید **gud** طایفه، دودمان- خویش و بسته و گردآمدگی، گلوله برف= برف گوده/لنگرود/ گلوله کردن= گوده گودن(در گیلان). گلوله نخ و پشم= نخ گوده و پشمه گوده- ص ۶۳۲، فرهنگ گیل و دیلم.

همانند ارمنی **kot**، گلوله یا مجموعه اعصابی که از یک طرف سر به طرف دیگر کشیده شده است.

و گده= بسته کاغذ و ماندش در افغانی)

قوده، پشته ای از گندم درویده(۱۲) ص ۲۹.

**Iran gude**= ملت ایران، **marda gude**، طایفه مرد.(۲۴)

واژگان بعدی نه عاریتی، بلکه هم‌ریشه و خویشاوند می شوند نه آنطور که آجاریان در فرهنگ خویش از قول هوبشمان آورده است که تنها کوتاک امنی را با کوتک (کودک. ریز) ایرانی سنجیده است، بی آنکه از اصالت ریشه و گسترش معنی آن آگاهی دهد. رجوع کنید اساس اشتقاق ارمنی ج ۲. ص ۶۴۰ و دیگران. کوته پا = خرگوش را نیز گفته اند. برهان ص ۱۷۲۱.

**Lakot**، توله سگ. فرهنگهای ارمنی. **Kotot** توله سگ و خرس، با لفظ مهربانانه. بچه تپیل را گویند(۲۵). **Lako** دختر بچه، قبل از ازدواج، (با افتادن حرف آخر) گیلکی گودر، گوساله، بدلیل کوچکی قد و پا. گودره، بچه گاو و گوزن و مرغابی. برهان ص ۱۸۵۰.

**Kodloz/kotalaz**، آدم کوتاه و خپله- فرهنگهای ارمنی.

**Kotes/kotek**، در شیرازی کوچک.

**Katas**، کوچک خرد- برهان قاطع و آندراج. توجه کنید کوتاه پایان. حیوانات اهلی که پای کوتاه دارند، مانند گوسفند و بز و میش و خوک. یادداشت مرحوم دهخدا.

**Kotak**، گوسفند کوچک باشد. (فرهنگ سروری، برهان، منتهی الارب).

**Kti(k)**، گوسفند، بره، بز، بزغاله، آقایان، ج ۱، ص ۷۶۹ و **kata**، بز پیشرو(تربت حیدریه) فرهنگ ۲،

ص ۲۳۲ و از همین ریشه ت=چ می شود.

گچه، لفظی برای خواباندن بزها(۲۶)

گدی= بزغاله، استان خراسان(۲۶)

کد کد، کلمه ای که بز را بدان نوازند.

زانکه دیربست تا مثل زده اند نشود بز به کد کدی فریه - این یمین فریومدی حاشیه برهان ص ۱۶۰۵

**Kuti(k)**، به زبان کودکان ارمنی سگ و توله، و کوتی کوتی= صدا کردن سگ با بدل شدن حرف ت به

چ. **Koch** و **Koch kochu** و **koch kerdan** زائیدن سگ(۲۷). و **kochi** نهیب به سگ(بختیاری فرهنگ

بختیاری/ عبدالعلی خسروی/ ناشر فرهنگسرا.

**Kuta kardan**، بچه کردن سگ. **Kuta**، مجموع توله ها در شکم حیوان(یادداشتهای دهخدا) راندن

سگ **keti/kechi** و سگ= **keti/kechi** در تاتی و تالشی.

**Kuti(a)**، توله سگ در زبان بنگالی. **Kotri**، توله سگ. در سیستانی.

**Kotera**، توله سگ نر و **kotere** توله سگ ماده(۲۸). مقایسه شود با **ktor** ارمنی در سطور فوق. از

همین ریشه **kot kot**، پاره پاره، کوچک کوچک در بختیاری و پاره در فارسی و افغانی. مقایسه کنید پاره تن،

خام پاره= دختر بچه بی حیا و بی شرم(افغانی) و آتش پاره= بچه پر جنب و جوش در محاوره ایرانیان.

**Bun koti** بچه آخری (۲۷). **Sak kote**، توله سگ، **adam kote**، بچه آدم.  
**Mul kote**، حرامزاده. در گیلان.  
**Kochak**، سگ. کوچک، ریز. واژه نامه سیستانی. ایرج افشار ص ۱۲۸.  
**Kechik**، خرد- بچه (۱۱)، ص ۲۱۴ و ۱۹۶.  
**Kocher**، کوچک = فرهنگ بختیاری.  
**Koje**، توله سگ در گویش یزدی. به احتمال قوی **goji** یعنی بچه خوک در زبان ارمنی همین ریشه است که آجاریان آن را از گرجی پنداشته است.  
**Kutak-I-raz**، کودک رز- انگور (زبان پهلوی)، به سبب حبه های کوچک و گرد.  
**Kotakuk**، بچه قورباغه (که ریز و کوچک هستند) گزارش دوستم آقای شریفی اهل اقلید فارس.  
**Kocheku**، کوچولو - کوچک (فرهنگ راور کرمان).  
**Kotork**، آهنگهای ریز و کوچک. براده. فرهنگ آقایان ج ۱، ص ۷۶۰.  
**Kotork**، اعداد زیر واحد. اعشار. گلوله های سربی ریز.  
**Ketor ketor < kttor**، سرگین گوسفند و شتر و بز و اسب. به سبب تکه تکه و گرد و کوچک بودن، گدید هم گویند. مجازاً "به معنی میوه های ریز، که در فارسی هم یادگارهایی هست. مقایسه کنید با **koti**، سرگین خشک شده اسب و خر و **Koti kash** کسی که با چارپای سرگین برای سوخت به گرمابه می برد (افغانی). فرهنگ گویشی خراسان بزرگ ص ۲۳۲ چاپ فرهنگیان.  
بدین ترتیب تحقیقاً "خویشاوندان ارمنی کوت و فارسی کود، باری که بر زمین زراعت ریزند (برهان) و معنی دقیقشان یافته می شود. این ریشه در اوستایی و سانسکریت **gutha** است و در فارسی بدون دو حرف آخر می آید. ارمنی **ku** آلمانی هم **kot** گویند و در سه زبان ایرانی و ارمنی و آلمانی مانده است.  
در فرهنگ بهدنیان ص ۱۲۱ هم **katem** پشکل گوسفند می شود.  
گرچه هم مانند سگ و گوسفند و بز و خوک و خرگوش و میش و گوزن جزو دسته کوتاه پابان است و می بایستی این واژه به گربه نیز تعمیم می یافت. اما از آنهمه مثال حتی یک مورد هم اشاره به گربه نداشت. از دسته زبان های ایرانی ظاهراً "تنها در زبان کردی است که این ریشه به گربه هم تخصیص یافته است. چیزی که هیچیک از زبان شناسان پیوند آن را با زبان هایی که گربه را به صورتهای شبیه کتی و کتیک کردی می گویند، نسجیده اند.  
نام این حیوان در بسیاری از زبان های دنیا بگونه های شبیه گسترش یافته است. و تنها به گربه گفته می شود. ارمنیان آن را کاتو می گویند. این واژه از بعد از قرن پنجم میلادی دیده می شود و پیش از آن **kuzi** گفته می شد.  
پیش از این دانشمندان فکر می کردند وطن این جانور مصر بوده است. سپس برخی از زبان شناسان ریشه آن را مشتق از **gat** هند و اروپایی دانستند که بمعنی زائیدن حیوانات بویژه سگ و گربه است. اگر چه این نظر مستدل است. اما در این مورد دانشمندان متفق نیستند. با یافته شدن مثالهای فراوانی که در ایرانی و ارمنی آورده شد و برابری مفاهیم اروپایی و معنی ریشه با صورتهای ایرانی و ارمنی این نظر از هر زمان دیگر قطعیت می یابد. بدین ترتیب همیشگی دیگری از کلمات ساده و ابتدایی ایرانی و ارمنی با زبانهای هند و اروپایی و دورتر کاملاً" به اثبات می رسد و پس از یک بررسی اجمالی این باور به وجود می آید که ریشه هند و اروپایی **gat** یا همان **kot** تصادفاً در ایرانی و ارمنی بیشتر از هر زبان هم خانواده دیگر زنده است و اشتقاق یافته است. در اینجا به گونه های اروپایی و دیگر زبانها فهرست وار اشاره می شود. همسنگ های هر یک را خواننده خود با مرور سطور گذشته خواهد یافت.

ناگفته نماند که تنها در لاتین *catulus* توله سگ و ایرلندی میانه *cadhla/cadla*، بز، *hadna* ایسلندی کهن، بزغاله و *kotka* روسی = بره در شکل عامیانه است که پیوند راستین و علمی این نام را با یکدیگر روشن می سازد.

**Gat**، ریشه هند و اروپایی. در اصل بمعنای زاییدن حیوانات به ویژه سگ و گربه است.

**Kotitsys**، زاییدن و *kotka* بره، و (*kot*)، گربه در روسی امروز).

**Kot**، به کرچ نشستن مرغ در صربستانی. (مقایسه شود *kuta*، مجموع توله ها در شکم حیوان، از یادداشت های مرحوم دهخدا)، *got*، مست شدن پرنده برای جفت گیری. گت کردن = جفت کردن خروس و مرغ خانگی به خاطر تخم گرفتن (افغانستان)، فرهنگ (۵) ص ۲۵۳. و گت شدن، جفت گیری کردن. اندر آمیزیدن. (همانجا)

از همین مفهوم است. گدایش = ویا زن باردار در افغانی. و گدیک و گدشک، یعنی بچه شپش و شپش کوچک در قاین مشهد. همانجا ۲۵۴.

رابطه کلمه زاییدن و زایش با توله و بچه در بسیاری زبانها مستقیم است و عجین که همچنین همانطور که در سرتاسر مقاله هم گواهی دارد. مفاهیم کوچکی - توله و ریزی و... را هم در بر می گیرد و باید شواهد ایرانی و ارمنی را از نظر دور نداشت. بدین ترتیب است که از این ریشه *gotos* هندو اروشایی پیش آمده که نخست بمعنی توله و کوچک حیوانات دست آموز بوده است که سپس گسترش یافته است. زبان شناسان عقیده دارند که نخستین بار در دسته زبانهای سلتی این واژه به گربه اختصاص یافته است. مقایسه کنید :

**Cattos**، در زبان گالی یا ولشی، در جزیره انگلستان.

**Catt**، ایرلندی میانه، **Cath**، کیمری - در جزیره انگلستان.

**Kat**، کرنی. زبانی سلتی، **Kaz**، برتونی - زبانی سلتی رایج در فرانسه (قابل قیاس است با *kuzi* ارمنی = گربه، و *kuzlik* = بزغاله در روسی، نگارنده).

**Kitte** انگلیسی میانه - همه بمعنی گربه. سپس به غرب گسترش می یابد.

**Cattus**، لاتین. **Kattos**، یونانی، سپس به آلمان و دسته زبانهای اسلاوی و سپس شرق، و در همه جا گسترش یافت. این نظر را برخی نمی پذیرند.

**Catus**، لاتینی میانه، *kata* و *ghato* یونانی جدید. **Cat** فرانسه قدیم، *chat* فرانسوی، *gatto* ایتالیایی.

**Gato** اسپانیایی. **Cat** انگلیسی. **Chazza** آلمانی علیا کهن. **Katzi** آلمانی جدید. (*kuzi* ارمنی - نگارنده)

**Cat** هلندی و *katte* و *kat/katta* سوئدی.

**Kotuka**، اسلاوی کهن، *kotka* بلغاری، *kot* و *kotka* روسی، *kit* و کرائینی. **Kate** لیتوانی، **Ka'ke**

لتی، *katto* مجاری قدیم. در (آجاریان ج ۲، ص ۵۳۹) واژه کردی *kti* و *katik* را نیز دقیقاً در ادامه این دسته زبانی باید افزود (نگارنده).

از دسته زبانهای دیگر هم.

**Gitt**، قط در عربی. **Gattu** آشوری کهن، **Katu** آشوری جدید (همین شباهت است که هوشمان را به

اشتباه انداخته و ارمنی را گرفته از صورت آشوری پنداشته. اگر بر ایشان صورت کردی و گونه های *koti* به معنی توله ها بطور اعم در ایرانی و ارمنی روشن می بود از چنین نظری پرهیز می کرد. نگارنده).

**Kissa/ katti** فینی. **Kash** استونی و صورت *kat*. **Katti** ووتی، از دسته زبانهای فینی. **Kashi** و

پسی، *kashi* لیوی .

**Katto/gatto**، لاپتی. **Koti** چرمیسی، *kotsis* و ویداکی. **Kash** سیریه. **Kadi** و *kiska* و وگول،

**kati** (استیایی)، *kata* مردوینی (هم از زبان فینی) و *kedi* ترکی.



نگارنده دامنه اشتقاقیات این ریشه را تا کلمات مریض - خسته و منقار و دانه گیاهان - نامهای گیاهان و غیره را مدتی است که ادامه می دهد و آرزومند برخورداری از نظرات علمی و مستند پژوهشگران و علاقمندان می باشد. این نوع برخورد چنانچه از جانب صاحب نظران فرهنگستان زبان و ادب ایران یا ارمنستان باشد، باعث بسی شادمانی خواهد بود.

### پانویس ها

(۱) مانند واژه باید در ارمنی به معنای ۱- ریشه گیاه، ۲- دسته، ۳- عصا، ۴- شاخه، ۵- هیزم، ۶- تنه درخت، ۷- نیمسوز، ۸- چماق، ۹- تکیه گاه چوبی، ۱۰- مجسمه چوبی، ۱۱- وسایل چوبی و منزل. ۱۲- خشک همانند چوب، مانند واژه *katel* مازندرانی، ۱- هیزم، ۲- بی حس و کرخت، در کردی گوت، ۱۳- توسعا" به افراد خشک مغز و کودن. باید گفت که در ارمنی کلمه کودن از ریشه چوب، می شود، پایداگلوخ.

بدین ترتیب کودن فارسی نیز رابطه تنگاتنگ خود را با *kod* یا *kat* = چوب نشان می دهد. کود+ان (پسوند صفت ساز. مانند گردن، از ریشه گردش+ان که مرحوم احمد کسروی در کافنامه خویش برای پی بردن ریشه گردش آن اظهار بی اطلاعی می کند. مقایسه کنید *kata* دیوانه - کم عقل و *katrak* خشک در سیستانی و کوت ارمنی بمعنی بیعقل و کودن - فرهنگهای ارمنی و معادل امروزی در محاوره می شود آن تا ختاگ = بی تخته - کم عقل - خُل. همچنین با بدل شدن ک. فارسی به غ داریم. غدنک = ابله و نادان و احمق و بی آرام باشد، که *ghot* (= *kot* = تخته) هم می شود احمق نادان و غتفرو غدفره بهمین معنی شناسائی می شوند. برهان ۱۴۰۱. قریع الدهر گوید. همه چون غول بیابان، همه چون مارصلیب همه بد زهره نجوی (بومره بجدی - دهخدا) همه چون کاک غدنک. لغت فرس ۲۸۰ در زیر نویس برهان ص ۱۴۰۱.

*Kotorm*، ارمنی، لوییا سبز خشک شده و رجوع کنید خشک سر و خشک مغز یعنی دیوانه و تندخویی. (غدنک = بسی آرام. مأخذ فوق) برای نخستین بار اعلام می شود واژه کهن *kataghi* با پسوند صفت ساز *i* بمعنی تندخو و دیوانه و هار در زبان ارمنی هم ریشه است و در فرهنگ ریشه شناسی آجاریان تمام کوششهای ریشه شناسی ره به جایی نبرده است و *kataghuni* می شود توت وحشی. به همین جا مربوط می شود مفاهیم، هار شدن - مست شدن، تند خو شدن به هنگام جفت گیری در حیوانات. میل تند و شدید جنسی در چهارپایان *ketghus/ketghuk*.

بر مبنای کوششهای فوق، کُند، که در تداول عامه کودن را گویند. نگارنده آن را با کند و کنده تفسیر می کند. ۱۴- بی مزه و کال، که رد محاوره فارسی هم آن را چوب گویند. ۱۵- دار، ۱۶- مردن، چون چوب بی حس و کرخت شدن. از ریشه *kat/kot* است واژه *katark*، مرگ، شهادت، انتها (به منظور انتهای زندگی - نگارنده) نوک بخشهای تیز و برجسته کوه، تمام، انجام، و کاکل خروس و کله و قله کوه (که در گویشها بگونه ای کمرنگ دیده می شود). مقایسه کنید در انگلیسی *crest* = قله و کاکل (*crest*). مقایسه کنید چکات / چکاد در ایرانی و ارمنی = قله کوه - پیشانی و *kuduy'a*، رأس، بالاترین جا (۲۸). و گدوار، راه پر پیچ قله کوه. فرهنگ گویش خراسان بزرگ / امیر شالچی، ص ۲۵۴.

این ریشه در ارمنی بگونه *katarelik*، به معنی اختتامیه جشن، کاربرد محدودی داشته است مانند *END* آخر - انجام و *END* اختتام در انگلیسی.

ترکیب پایداهارک یا پایداماز، طبقه چوبین یا اتاق چوبی زیر شیروانی که کمک می کند تا بدانیم، کُتام گیلکی با (اُم پسوند کده افاده جا و محل کند) از ریشه چوب است که ناگفته پیداست که کتک = کده نیز می شود خانه (چوب ساخت) مثل بتکده - دانشکده

به همین جا مربوط می شود با مفاهیم فوق، ریشه *kut* = سر، نوک، انتها، چنانکه در گیلانی پس کوت = عقب سر و *kot* = سرآدمی و جمجمه (فرهنگهای ارمنی) و کدفت کاسه سر. (بجان دوست که گرضد هزار سال برآید نه ممکن است که سودا برون رود ز کدفتم. نزاری قهستانی «فرهنگ جهانگیری») و بایدل شدن ت به *ch* = صدایی بین ج و چ *kuchi* سر در زبان کودکان ارمنی.

در همین رابطه نگارنده ایمان دارد که در گیلکی کتیر = لب، بویژه لب پایین و کتار مازندرانی، = پوزه و چانه و کاتار (=نوک) و (پیش آمدگی) واژگانی بومی و هم ریشه اند. همانطور که لب از لب درست می شود، کتیر و کتار و کاتار هم پیش آمدگی، بخش انتهایی، و لبه را می رسانند چنین تصویری را *kit* ارمنی دماغ (=تیزی و بیرون زدگی از صورت) و دماغه (= پیش رفتگی و بیرون زدگی در آب تقویت می کند. خار هم به سبب دارا بودن چنین تصویری *kot* گفته می شود، که در گیلکی *kat* می شود. در گیلان چوبهای سه نوک که به جای پایه انبار و تلمبار به کار می رود سه کت گویند. در فارسی خارهای سه گوش فلزی که بر سر راه حریفان ریخته می شود و هنوز متداول است نیز سه کت نامیده می شود (فرهنگ ۲۴، ص ۱۰۱).

در یک کلام، بینی و چانه و پوزه و لب بیرونی ترین بخشهای صورت اند که تصادفاً دارای مقداری تیزی نیز هستند. و باز اطلاق کوت و گوت به معنی پشت و کفل آدمی به دلیل برجستگی های این بخش از بدن است و ریشه ای است ایرانی و ترکی بودن آن منتفی است.

(۲) - اساس اشتقاق ارمنی، ج ۲، ص ۶۱۴.

(۳) - به نمونه های عربی توجه کنیم که در یک ریشه همه معانی مستتر است. القلع بریدن. ۱- القلع شاخه که از درخت بریده باشد ۲- تیری پهن و کوچک القطعه یک قطعه. القلع نوعی لباس (=تکه پارچه لباس شده. در فارسی پارچه و یک پارچه- نگارنده. و مقایسه شود با ketor ارمنی، ۱-قطعه، ۲-پارچه، قماش (در سطور بعد) و مقایسه شود در انگلیسی پارچه cloth, a piece لباس clothing / cloths و کتیر فارسی(برهان) و کووتال کردی.

تقطع سایه کوتاه شد. القلع آلت بریدن. المتقطع کوتاه. قطع ۱- با ترکه زدن، ۲- حوض را تا نیمه آب کرد. قُطعات چوب و غیره که از درخت ببرند و شاخه ای که از آن تیر می تراشند. اقطع به او اجازه بریدن هیزم داد. القطاعه لقمه نیم خورده ۲- ریزه ها یا براده های چوب، المنقطع، انتهای دره و غیره... تأمل شود در فارسی، بریدن- برش- بریده- برین- بر- برنده- برهود- بر- بران، برینه، فرهنگ عربی فارسی، بر پایه المنجد، چاپ سپهر، ۱۳۶۰.

(۴) - فرهنگ گیل و دیلم، ص ۵۸، محمود پاینده. انتشارات امیرکبیر.

(۵) - فرهنگ گویشی خراسان بزرگ / امیرشالچی / نشر مرکز، ص ۲۴۷.

(۶) - فرهنگ کردی / شکراله بابان.

(۷) - فرهنگ بهدنیان، ص ۱۳۱، انتشارات دانشگاه تهران و انگلیسی cutter/cutting و to cut.

(۸) - فرهنگ زرتشتیان یزد / کیخسرو کشاورز، ص ۱۱۰.

(۹) - فرهنگ عربی فارسی بر پایه المنجد چاپ سپهر، ص ۴۵۲.

(۱۰) - فرهنگ فارسی معین.

(۱۱) - واژه نامه مازندرانی، ص ۲۱۳، نشر بلخ.

(۱۲) - واژه نامه بورسیه (گرگان)، ایرج افشار ص ۳۱، ضمیمه شماره ۵ نامه فرهنگستان.

(۱۳) - گویش افتری / همادخت همایون. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۱۳۷۱.

(۱۴) - گویش ساری / گیتی شکری، ص ۲۰۵.

(۱۵) - فرهنگ سغدی، ص ۱۹۹، دکتر بدرالزمان قریب / نشر فرهنگان، ۱۳۷۴.

(۱۶) - واژه نامه هم زبانان / محمد آصف فکرت. ص ۲۱ ضمیمه شماره ۴ نامه فرهنگستان.

(۱۷) - فرهنگ فارسی - کردی، دکتر محمد تقی ابراهیم پور.

(۱۸) - هم ریشه با کتیر= نوعی قماش در فارسی. برهان، ج ۳، ص ۱۵۹۶. مقایسه شود با القلع در عربی، ۱- تکه- قطعه، ۲- نوعی

لباس و فارسی پاره و پارچه به هر دو معنی.

(۱۹) - در غیاب اللغات به اشتباه ترکی پنداشته شده است که تصحیح می گردد.(نگارنده).

(۲۰) - فرهنگ مردم راور علی کرباسی، تهران: بنیاد نیشابور.

(۲۱) - فرهنگ گیلکی / احمد مرعشی.

(۲۲) - در فرهنگ نوادر لغات کلیات شمس، ج ۷، مصحح فروزانفر این کلمه کوهان شتر معنی شده و چنین آمده. اسماعیل انقرودی و یوسف بن احمد مولوی و در شرح سروری آن را به کوهان شتر تفسیر کرده اند و لیکن رد شرح ولی محمد اکبر آبادی و خواجه ایوب و بحر العلوم این کلمه «گربان» به کسر کاف فارسی و «را» ضبط شده و آن را به معنی پالان شتر و نگاهبانان گرفته اند و در لطایف اللغات نیز چنین است.

رحم آمد مر شتر را، گفت هین برجه و بر کودبان من نشین(مثنوی)

(۲۳) - گوشه هایی از فرهنگ و رسوم مردم کوهمره نودان / جردق سرخی فارس، گردآوری سید حسین موسوی

(۲۴) - فرهنگ ریشه یابی واژه های گیلکی و وجه تسمیه شهرها و روستاهای گیلان. جهانگیر سرتیپ پور رشت: گلیکان، ۱۳۷۱، ص ۱۰۱.

همانند ارمنی این ریشه بمعنی مشت هم هست که به ویژه در لاهیجان و اطراف آن گویند و بمعنی مجموعه هم هست که در ارمنی نیز kuyt و kut و kit گویند و بدین ترتیب نظر نادرست استاد پور داوود در اشتباه دانستن اشاره برهان قاطع به این ریشه نیز تصحیح می گردد.(برهان، ج ۳، ص ۱۷۲۳ و ۱۷۲۴).

(۲۵) - فرهنگ آقایان، ج ۲. مقایسه کنید خرس کوتیکه ی= توله خرس(فرهنگ، ص ۲۶۴ و بچه تپل).

(۲۶) - مانند پیشی و پیشی پیشی کردن، جوجو و جوجو کردن.

(۲۷) - فرهنگ مردم راور / علی کرباسی راوی. تهران: فروهر، ص ۷۱.

(۲۸) - فرهنگ بیژویدوی. عباس، محمد و علی مزرعتی، ص ۱۳۷، چاپ ۱۳۷۴/۲۰۰۰.

(\*)-پیشتر اثبات شد که کتک می شود هم چوب و هم زدن- با بدل شدن ک به س، سوته= کتک- تازیانه- چوب دست و چوب گازی (کدننگ). سوته کوب و سوته کاری= با چوب کتک زدن. سوته والا= کسی که چوب ویژه دعوا در دست دارد. سوته دنیگ= بی خرد- در افغانی(۵)- سو سدر= نادان، سوته جنگی: با چوب دعوا کردن(۵)، ص ۲۰۰.

## «Կոթ» եւ նրա նույնարմատ բառերը

àðèáòÛÝ³ èÇñ»ó ¼¹ ÇĪ Ø»Ññ³ µĪᵀ ÝÁ

² Û÷á÷áòÛ

Հողվածում հեղինակը շարունակում է իր նախկին հետազոտությունը, որը լույս է տեսել «Ապագա» հանդեսի նախորդ համարում: Նա ըստ կիրառական եւ իմաստաբանական հիմունքների համեմատում է մի շարք բառեր, (kot, kod, kat, katak, kata, kut, kutah, kudak, kuchak, եւ այլն) եւ բոլորի արմատը նույնն է համարում, քանի որ թե հնչյունական թե իմաստաբանական ընդհան-րություններ ունեն միմյանց հետ: Նա ներկայացնում է մի շարք նոր բառեր եւս (kutam, kuta, kota, kotin, kut եւ այլն):

Հեղինակը օգտագործում է զանազան բարբառների բառարաններ եւ հանրագիտարանային նյութեր:

## About the term “kot” and its derivatives

By: Edic Mehrabian

### Summary

The author in this issue of Apaga continues his etymological discussion on the term “Kot”. He, on the basis of meanings of applicable materials, tries to prepare a general base, on which derives other words. In this manner he represents kod or kat (wood, stick) kata (mad), katarak (dry) in Sitan, kut (crazy in Armenian), ghot or kot (board, handle), kotorm, katar, katarel, kutah (short in persian) kudak(baby in persian), kuchak(small in persian) and others are derived from “kot”. In the same way the word al-ghat-e (arabic) and other similar words are comparable with the mentioned root.

Some new examples are:

Kutan-wooden hostage (borhan –ghateh).

Kuta- small house (afghani).

Kota- shop (afghani).

Katak- house (pehlevi) (kade in farsi)

Kotin- a kind of tree.

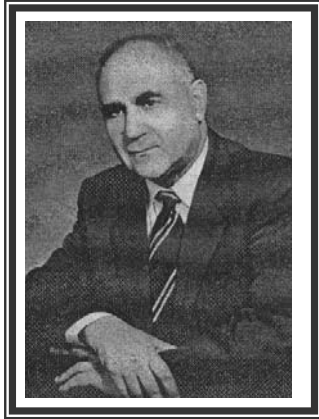
Kut- a wooden lock.

The author uses many dictionaries of local languages and dialects.

## یادنامه Commemoration Հիշելիք նրանիս

ترجمه ها از ورژیک محمودیان

### ادوارد جرباشیان



اگر بگوئیم که ادب شناسی ارمنی سده ۲۰ میلادی بدون وجود ادوارد جرباشیان قابل تصور نیست چیزی به گزافه نگفته ایم. او از جمله دانشمندانی است که پژوهشهایش تأثیری عمیق در پیشرفت ادب شناسی ارمنی معاصر، یا صحیح تر بگوئیم در رستاخیز این علم، داشته است.

علم ادب شناسی ارمنی، و کلاً "حوزه اندیشه ادبی دهه پنجاه میلادی، یعنی زمانی که انتشار آثار جرباشیان آغاز شد، نیازمند خدمتگزارانی نوین بود. با همت جرباشیان و همکاران او بود که ادب شناسی ارمنی دگرپاره زنده شد.

بتدریج دیدگاه معتبری در تاریخ ادب شناسی ارمنی شکل گرفت. نقش جرباشیان در این زمینه بسیار محسوس بود. او از همان آغاز کار، نیروی خود را در دو جهت تاریخ ادبیات و نظریه ادبیات به کار گرفت. او موانع دست و پاگیر ذهن را کنار نهاد و آنها را طرد کرد. این امر در نخستین نوشته حجیم جرباشیان به نام "منظومه در ادبیات ارمنی" که در سال ۱۹۵۵م. منتشر شد به روشنی دیده می شود.

جرباشیان بر پیوند میان ادبیات و زندگی، و وجود رابطه میان صورتبندی های اجتماعی-اقتصادی و مراحل رشد ادبیات تأکید داشت. ادعاهای انقلابی در حوزه علم، برای او هیچ اهمیتی نداشت. او از روشی که همه مسایل ادبیات را از طریق تأثیر عوامل جامع شناسی توضیح می داد پرهیز می کرد و می کوشید خودویژگیهای پدیده های ادبی و خصلت زیبایی شناسانه آنها را روشن سازد. او پس از نوشتن کتاب درسی در باره نظریه ادبی، که تا امروز همچنان بهترین اثر مربوط به نظریه ادبی است، با تبحری خاص توانست وابستگی ادبیات به مسائل اجتماعی را با خصلت زیبایی شناسانه و خودویژگیهای آن به موازات هم قرار دهد.

جرباشیان از آن دسته افراد نبود که با تغییر فصل و سلیقه، نظر خود را تغییر می دهند. او صاحب جهانبینی منسجم و استواری بود، که البته می توانست تغییر و تحول یابد، اما هیچگاه از تابعیت اصل خود و قانونمندیها درونی خود بیرون نمی ماند.

عشق او به نظریه ادبی هیچگاه امری اتفاقی نبود. این علاقه از عنفوان جوانی در او ریشه دوانیده بود و بعدها تعمیق یافت و به پیدایش کتابهای درسی دانشگاهی و دبیرستانی و فرهنگ اصطلاحات ادب شناسی و غیره انجامید. علاقه او به مسائل عروضی شعر ارمنی نیز بسیار بود. او تحقیقاتی چند در زمینه نظام عروضی ادبیات ارمنی باقی گذاشته است. جرباشیان از طریق نوشته های خود همواره با استاد مانوک آبعیان در بحث بود. اما این جدال نوشتاری را با رعایت احترام عمیق به آثار این استاد بزرگوار ارمنی شناسی انجام می داد. او از ارزش کار خود در رشته ادب شناسی ارمنی بخوبی آگاه بود، اما همواره از بیماری خودستایی پرهیز می کرد.

دومین حوزه مورد علاقه او تاریخ ادبیات نوین ارمنی بود. پژوهشهای او در باره غوند آلیشان، میکائیل نعلبندیان، میساک متسارتس، روبن سواک و آوتیک ایساهاکیان بسیار جالب توجه هستند. او شیفته شعر واهان تریان بود و تقریباً همه اشعار او را از بر می دانست. مقاله ها و تحقیقات او در باره واهان تریان از جایگاه ویژه ای در آثار جرباشیان برخوردار است. چاپ مجموعه آثار کامل واهان تریان به مناسبت یکصدمین سالگرد تولد او (در ۱۹۸۵) از کارهای بسیار ارزشمند اوست.

اما بی تردید دوست داشتنی ترین نویسنده او هوانس تومانیان بود. او در سال ۱۹۶۵ کتاب «منظومه های تومانیان» را منتشر کرد. این اثر گام بزرگی در شناخت همه جانبه تومانیان بود. جرباشیان نه تنها تاریخ چکامه های ارمنی، بلکه ورود منظومه به ادبیات اروپایی را نیز عمیقاً مورد مطالعه قرار داده است. به همین خاطر است که جرباشیان توانست منظومه های تومانیان را در زمینه ملی و اروپایی بررسی کند و خودویژگیهای غیر قابل انکار و تکرار نشدنی تومانیان را آشکار سازد. جرباشیان پس از «منظومه تومانیان» کتابهای دیگری چون «نثر تومانیان» و غیره منتشر کرد. آخرین اثر سترگ مربوط به تومانیان که بدست جرباشیان منتشر شد در باره مناسبات میان تومانیان و ادبیات ارمنی بود. جرباشیان یک متخصص به معنی واقعی کلمه بود. یعنی بر کار خود که رشته تاریخ و ادبیات نوین ارمنی بود تسلط کامل داشت. او بیشترین سهم را در کار پدید آوردن اثر ۵ جلدی تاریخ ادبیات نوین ارمنی بر عهده داشت. جرباشیان تاریخ ادبیات کهن و سده های میانه ارمنی را نیز نیک می دانست. او بیش از دو دهه ریاست انستیتوی ادبیات آکادمی علوم را برعهده داشت و به گونه ای شایسته فعالیتهای بخشهای مختلف آنرا سازمان می داد. او دو کرسی جدید نظریه ادبی و زیبایی شناسی را در دانشگاه و نظریه ادبی را در انستیتوی ادبیات بنیان نهاد و سالهایی طولانی آنها را اداره نمود. جرباشیان نسبت به هر چیزی که با ادبیات ارمنی مربوط بود احساس مسئولیت می کرد. او سالها سردبیر تعدادی نشریات ادبی و علمی و عضو فعال آنها بود.

جرباشیان دهها سال در دانشگاه دولتی ایروان تدریس کرد و با این کار اثری ژرف در گسترش ادب شناسی برجها نهاد. عشق عمیق او به ادبیات ارمنی، همواره از ورای نوشته های علمی او به چشم می خورد. این عشقی بود که با گذشت زمان هیچگاه فروکش نکرد. او انسانی بود با روحی غنایی، که اگر چنین نمی بود، هیچگاه نمی توانست آثاری چنین درخشان در عرصه ادبیات نوین ارمنی پدید آورد...

## Էդվարդ Ջրբաշյան

*ՅՅ ԿՅՅ ԵՇՆ. ՇԻ. ԴՂԻ ԳՆ Զ. Ի. ՕՇՇՅ ԿՅՅ ՆԹՅ Կ*  
*Զ ՄԻՎՎՎՎՎ*

Քիչ է ասել, թե XX դարի երկրորդ կեսի հայ գրականագիտությունը անհնար է պատկերացնել առանց Էդվարդ Ջրբաշյանի: Նա այն գիտնականներից էր, որոնց հետազոտությունները վճռական նշանակություն ունեցան նորագույն շրջանի հայ գրականագիտության զարգացման, թերևս, ավելի ճիշտ, այդ գիտության վերածնության համար:

հենց սկզբից նա իր ուժերը փորձեց երկու ասպարեզներում, որոնցով անցնում էր գրականագիտության զարգացման մայրուղին՝ գրականության պատմություն և տեսություն: Ջրբաշյանի 1955 թ. հրատարակած առաջին ծավալուն աշխատությունն էր «Պոեմի ժանրը սովետահայ գրականության մեջ(պատմությունը և տեսությունը)»:

Նրա նախընտրած երկրորդ բնագավառը հայ նոր գրականության պատմությունն էր, հատկապես այդ պատմության մի հարստագույն շրջանը՝ XX դարի սկիզբը: Շատ ուշագրավ են նրա հետազոտությունները Վևոնդ Ալիշանի, Միքայել Նալբանդյանի, Միսաք Մեծարենցի, Ռուբեն Սևակի, Ավետիք Իսահակյանի մասին: Նա սիրահարված էր Վահան Տերյանի պոեզիային, անգիր գիտեր նրա գրեթե բոլոր բանաստեղծությունները, և Տերյանին նվիրված հոդվածներն ու ուսումնասիրությունները (վերջերս նա հրատարակեց Տերյանի տաղաչափության նվիրված իր գիրքը) Ջրբաշյանի ժառանգության մեջ կարևոր տեղ են գրավում: Շատ արժեքավոր էր Տերյանի բանաստեղծությունների լիակատար ժողովածուն, որը հրատարակվեց բանաստեղծի ծննդյան 100-ամյակի առթիվ. ժողովածուն կազմել, խմբագրել, առաջաբանը գրել էր Էդվարդ Ջրբաշյանը:

Բայց, անկասած, Ջրբաշյան հետազոտողի գլխավոր սերը Հովհաննես Թումանյանի ստեղծագործությունն էր: 1965-ին հրատարակվեց նրա մեծագործությունը՝ «Թումանյանի պոեմները»:

«Թումանյանի պոեմներին» հաջորդեցին «Թումանյանի բալլադները», «Թումանյանի արձակը» և այլ մենագրություններ, որոնք հետագայում կազմեցին Թումանյանի ստեղծագործությանը նվիրված նոր գիրքը: Վերջին ծավալուն աշատությունը Թումանյանի մասին, որ տպագրեց Ջրբաշյանը, նվիրված էր Թումանյանի և հայ գրականության առնչություններին:

Եվ շատ արդար կլինի նրա հիշատակին նվիրված այս համառոտ խոսքը ավարտել Թումանյանի՝ նրան և մեզ բոլորիս հարազատ երկտողով՝

Երնեկ նրան, ով իր գործով

Կապրի անվերջ, անդադար...

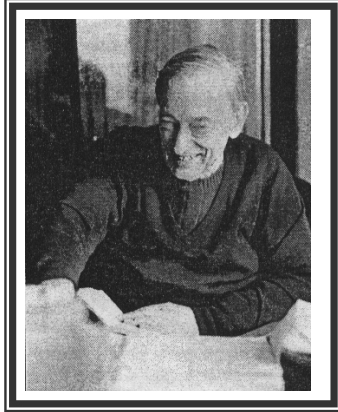
## **Prof. Edward Jerbashian (1923-1999)**

**Dr. A. K. Yeghiazarian**

### **Summary**

Academician Edward Jerbashian was one of the greatest literary men of Armenia in the second half of XX century. He has compiled many valuable works such as “The poem in the Armenian literature of Soviet era” (1955), many researches about Ghevond Alishan, Michael Nalbandian, Misak Medsarents, Rouben Sevak, Hovhannes Toumanian, Avetic Isahakian, Yeghishe Charents, A. Bakounts, Vahan Terian, etc. “Peoms of Toumanian”(1965), “Ballads of Toumanian”, “Prose of Toumanian”.

## ایگور میخائیلوویچ دیاکونوف



نوشته : م. ل. خاچیکیان

جامعه خاور شناسی دچار فقدان بزرگی شد. در ۲ مه ۱۹۹۹، ایگور میخائیلوویچ دیاکونوف، دانشمند، تاریخ شناس، ادیب و زبان شناس نامی درگذشت.

دیاکونوف در ۱۲ ژانویه سال ۱۹۱۵م. در پترزبورگ، در یک خانواده فرهنگی، زاده شد. دوران کودکی و نوجوانی او عمدتاً در نروژ

سپری شد، جایی که پدرش نمایندگی تجاری دولت روسیه شوروی، و پس از آن اتحاد شوروی را در اختیار داشت. در سالهای ۱۹۳۶-۱۹۳۲ در انستیتوی تاریخ، زبان و فلسفه لنینگراد، در رشته تاریخ، سپس زبان شناسی، به تحصیل پرداخت. ایگور دیاکونوف پس از پایان تحصیلات در بخش خاور باستان ارمیتاژ (موزه لنینگراد) به کار مشغول شد. در دوران جنگ جهانی دوم به جبهه رفت و به مترجمی پرداخت. پس از پایان جنگ، کار خود را در ارمیتاژ از سر گرفت و در کنار آن در دانشگاه لنینگراد به تدریس پرداخت. سپس به انستیتوی خاورشناسی شعبه لنینگراد منتقل شد و تا سالهای پایانی زندگی اش در آنجا خدمت کرد.

فعالتهای علمی دیاکونوف چنان متنوع است که نام بردن همه آنها دشوار است. این فعالیتها از نظر زمانی به هزاره سوم پیش از میلاد تا آغاز تاریخ میلادی، از نظر مکانی به سراسر آسیای مقدم و از نظر موضوعی به تاریخ، ادب شناسی، زبانشناسی، حقوق، مأخذ شناسی، اسطوره شناسی، روانشناسی اجتماعی و غیره تقسیم می شوند. تقریباً همه آثار دیاکونوف مورد استفاده متخصصان همه گرایشهای خاور شناسی می باشد. برای مثال می توان از یکی از کتاب های او یاد کرد که در آن به شرح دستور زبان همه اقوام غیر هند و اروپایی در آسیای مقدم دوران باستان پرداخته است.

این دانشمند پر سابقه در نوشته های مربوط به زبان شناسی، موضوع، نوع و منشاء زبانهای خاور باستان را مطرح ساخت و فرضیاتی در مورد منشاء این زبانها ارائه داد، که بعدها به تأیید متخصصان دیگر رسید. یکی از نتایج کوششهای دیاکونوف ایجاد گرایش جدید در زبان شناسی به نام زبان شناسی تطبیقی هوری-اورارتویی است. کار دیگر او طبقه بندی زبانهای آفراسیایی است که در کتاب "Afrasian Languages" آورده است. پیدایش خط در بین النهرین نیز از موضوعات مورد علاقه دیاکونوف بود. نظریه او در مورد منشاء هوری-هیتی الفبای میخی اورارتویی، و این که نوشته های میخی هخامنشی دارای منشاء مادی هستند نیز بسیار جالب توجه می باشد.

هر اندازه هم پژوهشهای دیاکونوف در زمینه های گوناگون دارای اهمیت باشند، با این حال او آنگونه که خود می گوید، پیش از هر چیز یک تاریخ شناس است. دید و نگاه عمیق او به مسائل، و توانایی استثنایی اش در ترکیب پدیده ها، اجازه می دادند تا او همواره در کشف قانونمندیها موفق باشد و از میان انبوه مدارک پراکنده و جداگانه بتواند در همان نگاه اول رویداد واقعی تاریخی را دریابد. او این توانایی خود را پیش از هر چیز در کتابی به نمایش گذاشت که در آن نشان داد زیستگاه اصلی ارمنیان در فلات ارمنستان بوده است و آنجا محل اختلاط و ادغام اقوام هوری-اورارتویی، هیتی-لووی، ارمنی و دیگر اقوام هند و اروپایی است. موضوع سازمانبندی جوامع خاور باستان و اوضاع اجتماعی-اقتصادی آن نیز جایگاه ویژه ای در آثار دیاکونوف دارد. کتابها و چندین مقاله اساسی دیگر مربوط به این موضوعات می باشند. اکنون نظریه، دیاکونوف مبنی بر ابطال «شیوه تولید آسیایی» و تأکید وی بر وجود یک شیوه واحد تولید در دنیای کهن، با گذشت سالها شکل گرفته و متبلور شده است و پذیرش آن فراگیر می شود.

دیاکونوف تنها یک دانشمند و پژوهشگر بزرگ نبود. او همچنین ادیبی با ذوق بود. ترجمه حماسه بابلی «گیلگمش»، منظومه عبری «سرود سرودها» و غیره که به صورت شعر انجام داده است گواه این مدعاست.

خدمات دیاکونوف در امر آموزش متخصصان نیز بسیار ارزشمند است. استعداد تعلیم و تربیت او از همان دوران جوانی در او پدیدار گشت و نتیجه آن ایجاد مکتب خاور شناسی باستان در اتحاد شوروی است. اکنون نمایندگان این مکتب در همه مراکز خاور شناسی شوروی سابق و خارج از کشور مشغول به کار می باشند. مکتب ارمنی پژوهشهای

تمدن خاور باستان، هم بطور مستقیم و هم از طریق آکادمیسین گایگ سارکسیان، شاگرد دیاکونوف، مدیون زحمات اوست. بسیاری از دانشمندان حتی آنهایی که بخت شاگرد بودن او را نداشته اند، دیاکونوف را استاد خود می دانند. یاد این دانشمند برجسته و انسان شریف همواره در خاطر همکاران، شاگردان و همه آشنایان او زنده است.

## Իգոր Միխայլովիչ Դյակոնով

Օ. Է. Է՞՞՞ օ՞՞՞ Կ՞՞՞ Կ՞՞՞

Չ Ս՝ձ՝ձ՝ձ՝ձ

Արևելագիտությունը ծանր կորուստ կրեց. 1999 թ. մայիսի 2-ին կյանքից հեռացավ ակնավոր գիտնական, պատմաբան, բանասեր, լեզվաբան Իգոր Միխայլովիչ Դյակոնովը:

Ի. Դյակոնովը ծնվել է 1915 թ. հունվարի 12-ին, Պետերբուրգում, մտավորականի ընտանիքում: 1932-1936 թթ. ուսանել է Լենինգրադի պատմա-լեզվա-սիլիստիայական ինստիտուտի նախ մատնական, իսկ ապա լեզվաբանական բաժնում:

Ի. Դյակոնովի գիտական գործունեության ոլորտը թե՛ ժամանակագրական (մ.թ.ա. III հազարամյակից մինչև մեր թվականությունը) և տարածական (ամբողջ Առաջավոր Ասիան) և թե՛ թեմատիկ առումով (պատմություն, բանասիրություն, լեզվաբանություն, աղբյուրագիտություն, Գիցաբանություն, սոցիալական հոգեբանություն և այլն), այնքան լայն է, որ դրանք թվարկելիս անգամ անխուսափելի են բացթողումները:

Վաստակաշատ գիտնականն իր լեզվագիտական աշխատություններում արծարծել է Հին Արևելքի լեզուների տիպաբանության, ինչպես նաև ծագումնաբանության խնդիրները, առաջ քաշելով այդ լեզուների ծագման մասին վարկածներ, որոնք հետագայում հաստատվեցին այլ մասնագետների հետազոտություններով: Նշանակալի է նրա ավանդը սեմա-քամյան (աֆրասիական) լեզուների դասակարգման գործում:

Ի. Դյակոնովը օժտված էր ոչ միայն մեծ հետազոտողի, այլև բանաստեղծի տաղանդով, որի հավաստումն են հինարևելյան գրականության գոհարների՝ «Գիլգամեշ» բաբելոնյան էպոսի, եբրայական «Երգ երգոց»-ի և «Ժողովրդի գրքի» բանաստեղծական թարգմանությունները:

Ակնավոր գիտնականի, բազմատաղանդ, ազնվագույն, հազվագյուտ հմայքի տեր մարդու լուսավոր կերպարը միշտ վառ կմնա նրա գործընկերների, աշակերտների և բոլոր ճանաչողների սրտերում:

## Igor Michayelovich Dyakonov (1915– 1999)

M. L. Khachikian

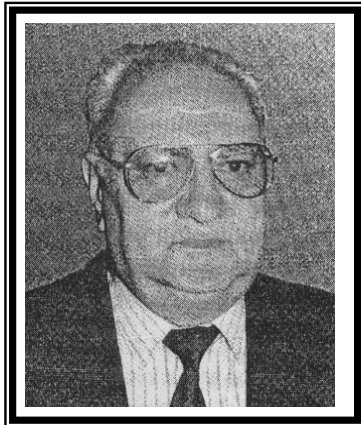
### Summary

Orientalism lost a very great scientist, historian, linguist, and phylogist in May 2, 1999.

L. M. Dyakonov was born in Peterbourg, educated in 1932-36. Time line in his works stretches along III millennium B. C. until our days. His most significant works are about the grammar of non-indoeuropean languages of ancient Asia (1967), "Afrasian



languages”(1988), the origin of Armenians (1968), “Gilgamesh”, “Song of songs”, “Book of the people” (translations) and many many others.



## کنستانتین سورنی خداوردیان

نوشته: دکتر گ.م. گغامیان

جامعه اندیشمند ارمنستان دچار ضایعه بزرگی شد. پروفیسور کنستانتین خداوردیان، دانشمند پرآوازه و رئیس هیئت تحریریه دانشنامه ارمنی، و شخصیت برجسته اجتماعی و عضو آکادمی بین المللی طبیعت و اجتماع، به دیار باقی شتافت.

کنستانتین خداوردیان در ۹ ژانویه ۱۹۲۹م. در ایروان بدنیا آمد. در سال ۱۹۴۶م. مدرسه متوسطه دزژینسکی ایروان را به پایان برد و در

۱۹۵۱م. از دانشکده تاریخ دانشگاه دولتی ایران فاغ التحصیل شد. در ۱۹۵۶م. در انستیتوی تاریخ آکادمی علوم ارمنستان به کار پرداخت. سپس در ۱۹۵۹ رساله دکتری علوم و در ۱۹۶۷ رساله فوق دکتری علوم را ارائه داد و در سال ۱۹۷۴م. به دریافت درجه پروفیسوری نایل آمد. از سال ۱۹۸۸ تا پایان زندگی، رئیس هیئت تحریریه دانشنامه ارمنی بود.

کنستانتین خداوردیان از دوران کودکی به همراه دیگر همسالان خود طعم تلخ سرنوشت را چشید. در سال ۱۹۳۶م. پس از محکومیت سیاسی والدینش، او نیز محکوم شد تا به تنهایی به رویارویی با ناملایمات زندگی برخیزد. او در کنار تحصیل و اندوختن دانش، ناچار بود نیازهای زندگی خانواده اش را برآورده سازد.

پروفیسور خداوردیان زندگی خود را وقف دانش تاریخ کرد و اثری عمیق بر آن گذاشت. حوزه علایق او بسیار گسترده بود. او بیش از ۱۲۰ اثر در باره تاریخ ارمنیان، تاریخ نگاری، روابط فرهنگی و بین المللی ارمنیان، پیکار آزادی بخش مردم آرتساخ، و قتل عام ارمنیان نگاشته است که تعداد ۲۰ اثر در ایروان، مسکو، تالین و غیره به چاپ رسیده است.

بخش عمده پژوهشهای او در باره مسائل رشد فرهنگ ارمنی است. او مراحل اساسی رشد فرهنگ ارمنی را مشخص نمود و توجهی خاص به خود ویژگیهای فرهنگ ملی خود نمود. با چنین پژوهشهایی بود که جهت های اصلی تحلیل و نقد فرهنگ ارمنی مشخص گردید.

پروفیسور خداوردیان شرکتی فعال در خلق آثار جمعی و گروهی داشت. او نویسنده اصلی مجلدهای ۷ و ۸ “تاریخ ارمن” ، کتاب “تاریخ ارمنیان از روزگاران کهن تا امروز” ( توسط ا. گرامانیک به فارسی ترجمه و در سال ۱۳۶۰ در تهران منتشر شد) و کتاب درسی “تاریخ ارمنیان” است.

کنستانتین خداوردیان در بسیاری کشورها چهرهای شناخته شده بود و از آنجا برای شرکت در بررسیهای علمی دعوت می شد. حاصل پژوهشهای او بارها در گردهمایی های علمی اتحاد شوروی و بین المللی ارائه شده است. او با گزارش های متعدد خود درباره مسئله اصلی قراباغ کوهستانی بارها در مسکو، انگلستان، ایالات متحده، سوئیس و غیره ظاهر شده است.

پروفیسور خداوردیان بدون توجه به حجم سنگین کار خود، در زمینه تعلیم و تربیت نیز خدمتی شایان توجه داشت. او از سال ۱۹۶۴م. در دانشگاه دولتی ایروان به تدریس پرداخت. با راهنمایی او بود که دهها رساله نامزدی علوم در ارمنستان و خارج از آن تهیه و ارائه شد. او مکتبی خود ویژه در علم تاریخ بنیان نهاد که بخش عمده تاریخشناسان امروز از بوته آزمایش آن عبور کرده اند.

فعالتهای اجتماعی جزئی جدایی ناپذیر از زندگی آکادمیسین خداوردیان بود. او نزدیک به ۴۰ سال در کار روابط فرهنگی با کشورهای خارج شرکت فعال داشت و مدتی طولانی رئیس انجمن ارمنستان-اتریش، و پس از آن انجمن ارمنستان-سوئیس بود.



Արգասաբեր եղան Կ. Խուդավերդյանի, որպես Հայկական Հանրագիտարանի գլխավոր խմբագրի աշխատած տարիները: Նրա կազմակերպական տաղանդի շնորհիվ, չնայած ծանր պայմաններին, շարունակվեց Հանրագիտարանի հերթական հատորների լույս ընծայումը: Նա նախաձեռնեց «Ոսկեփորիկ» մանկական հանրագիտարանի և հատկապես թեմատիկ հանրագիտարանների պատրաստումը: Արժեքավոր է հայերեն և ռուսերեն լույս տեսած «Հայկական հարցը» հարնագիտարանը, որի բազմաթիվ հոդվածների հեղինակն էր նա: Կ. Խուդավերդյանի գլխավորությամբ պատրաստվում էին նաև «Հայ սփյուռք» և «Զրիստոնյա Հայաստան» ինքնատիպ և արժեքավոր հանրագիտարանները:

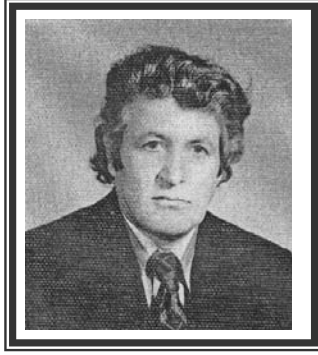
Պրոֆ. Կ. Խուդավերդյանի կյանքը հայրենիքին ու ժողովրդին ծառայելու մի վառ օրինակ էր:

## **Kostantin S. Khoudaverdian (1929– 1999)**

**Dr. G. M. Geghamian**

### **Summary**

Academician Prof. Khoudaverdian was one of the famous scientests of Armenia, president of Institute of Armenian Encyclopedia. His interested fields of studies were, the history of Armenian people, cultural and international relations of Armenians, liberation struggle of Artsakh, Armenian Genocide. He has compiled about 120 books and researches about above mentioned subjects, which are published in Yerevan, Moscow, Talin, Tehran, etc.



## لندروش خورشودیان

آکادمی ملی علوم ارمنستان  
دانشگاه دولتی ایروان

لندروش خورشودیان ر روز اول ماه مه ۱۹۲۷م. در روستای شینوهایر از منطقه گوریس ارمنستان زاده شد. تحصیلات متوسطه را در سال ۱۹۴۶م. در

ایروان به پایان رساند. در سالهای ۱۹۵۱-۱۹۴۶م. در دانشکده روابط بین الملل دانشگاه دولتی ایروان، به تحصیل پرداخت و در سال ۱۹۵۶م. از رساله دکتری علوم خود تحت عنوان «عملکرد حزبی و دولتی استپان شاهومیان در ۱۸-۱۹۱۷» دفاع نمود. سپس به عنوان پژوهشگر ارشد در آکادمی ملی علوم ارمنستان به کار پرداخت. پس از آن به تدریس در انستیتوی تربیت معلم «خاچاتور آبوویان» ایروان پرداخت و مدت ۲۲ سال مسئولیت کرسی تاریخ ارمنستان در دانشگاه دولتی ایروان را برعهده داشت.

خورشودیان در ۱۹۶۶م. موفق به کسب درجه علمی فوق دکتری علوم در رشته تاریخ شد و در سال ۱۹۸۰م. به درجه پروفیسوری رسید. در سال ۱۹۹۰م. عضو وابسته آکادمی ملی علوم ارمنستان بود و در ۱۹۹۶م. به عضویت اصلی آکادمی ملی علوم نائل گردید. او رئیس انجمن تاریخشناسان ارمنی بود. همچنین عضو شورای عالی اعطای درجه علمی در انستیتوی تاریخ و خاورشناسی آکادمی ملی علوم ارمنستان، معاون سردبیر مجله «لربر» نشریه علوم اجتماعی آکادمی ملی علوم، عضو هیئت تحریریه نشریات «خبرنامه دانشگاه ایروان»، «خبرنامه آرشیوهای ارمنستان» و غیره بود.

قلمرو پژوهشهای علمی خورشودیان بسیار گسترده بود. او نویسنده حدود ۱۰۰ اثر علمی، از جمله ۱۴ تک نگاری و پژوهشهای گروهی است. آثار او عمدتاً در باره جنبشهای ملی و آزادیبخش ارمنی، مسئله ارمنی، احزاب سیاسی ارمنی، نژادکشی ارمنیان، تاریخچه ارمنیان خارج از ارمنستان، جنبشهای انقلابی ارمنستان و قفقاز و دیگر موضوعات تاریخ ارمنیان است. آثار او، از جمله «احزاب ارمنی خارج از ارمنستان در مقطع کنونی» (۱۹۶۴)، «روسیه شوروی و مسئله ارمنی» (۱۹۷۷) و غیره از ارزشهای علمی غیر قابل انکار می باشد. او از نویسندگان اثر ۸ جلدی در تاریخ خلق ارمنی است. اندکی پیش از مرگ خویش اثر «ایدئولوژی ملی ارمنی» را به طبع رسانید. بسیاری از آثار خورشودیان، ارزشی نو در تاریخ شناسی ارمنی، و سخنی نو و جهتی نوین برای پژوهشگران آتی است.

لندروش خورشودیان در امر تربیت متخصصان جوان نیز سهم بسزایی داشت. او در طول ۲۵ سال فعالیت خستگی ناپذیرش متخصصان بسیاری در رشته تاریخ تربیت نمود.

با درگذشت آکادمیسین خورشودیان، جامعه اندیشمند ارمنی، چنان متفکری را از دست داد که سراسر زندگی اش را وقف خدمت به مردم خود نموده بود.

## Լենդրուշ Խուրշուդյան (1927-1999)

≈ Û÷á÷ãöÛ

Կյանքի 73-րդ տարում, երկարատև ծանր հիվանդությունից հետո վախճանվեց անվանի պատմաբան, Երևանի պետական համալսարանի հայոց պատմության ամբիոնի վարիչ, Պատմաբանների Հայկական ընկերության նախագահ, ակադեմիկոս Լենդրուշ Արշակ Խուրշուդյանը:

Լ. Խուրշուդյանը ծնվել է 1927թ. մայիսի 1-ին Գորիսի շրջանի Շիմուհայր գյուղում, ծառայողի ընտանիքում: 1946թ. ավարտել է Երևանի

Ս. Շահումյանի անվան միջնակարգ դպրոցը: 1946-1951 թթ ուսանել է Երևանի պետական համալսարանի միջազգային հարաբերությունների Ֆակուլտետում, 1951-1954 թթ.՝ համալսարանի ասպիրանտուրայում: 1956թ. պաշտպանել է «Ստեփան Շահումյանի կուսակցական և պետական գործունեությունը 1917-1918թթ.» թեկնածուական դիսերտացիան և աշխատանքի անցել ՀՀ ԳԱԱ պատմության ինստիտուտում որպես ավագ գիտաշխատող:

Լ. Խուրշուդյանը պատմական գիտությունների դոկտոր էր 1966թ., պրոֆեսոր՝ 1980թ., 1990թ. ընտրվել է ԳԱ թղթակից-անդամ, 1996-ին ակադեմիկոս: Նա Պատմաբանների Հայկական ընկերության նախագին էր, ՀՀ կառավարության և ԳԱԱ փորձաքննական Հանձնաժողովի նախագահ, ԳԱԱ պատմության և արևելագիտության ինստիտուտների գիտական աստիճաններ շնորհող մասնագիտացված խորհուրդների անդամ, ակադեմիայի հասարակական գիտությունների բաժանմունքի «Լրաբեր» հանդեսի գլխավոր խմբագրի տեղակալ, «Բանբեր Երևանի համալսարանի», «Բանբեր Հայաստանի արխիվների» հանդեսների խմբագրական կազմի անդամ և այլն:

Գիտական անուրանալի արժանիքներ ունեն պատմաբանի «Միյոյոքահայ կուսակցությունները ժամանակակից Էտապում» 1964թ., «Խորհրդային Ռուսաստանը և Հայկական հարցը» 1977թ., «Հայ քաղաքական կուսակցությունների պատմության և գաղափարախոսության մի քանի հարցեր» 1980թ., «Լեռնային Ղարաբաղ. պատմական տեղեկանք» 1988թ. հեղինակակից, «Ճշմարտությունը պատմական գիտության միակ չափանիշն է» 1989թ., «Հայկական հարց» 1995թ. մենագրություններն ու բազմաթիվ այլ աշխատություններ:

Հանձին Լ. Խուրշուդյանի, պատմագիտությունն ու հասարակական միտքը կորցրին տաղանդավոր մտավորականի, որն իր ամբողջ կյանքը նվիրաբերեց հարազատ ժողովրդի բոլորանվեր ծառայելուն:

## **Professor Lendroush Khourshoudian (1927- 1999)**

### **Summary**

Academician L. Khourshoudian was one of the famous historians of Armenia. Head of History department in Yerevan State University, president of the Armenian society for the Historians, and many other high positions. He has writhen about 100 scientific researches specially on the armenian liberation movements, the Armenian question, Armenian political parties, history of the armenians abroad, revolutionary movements of Caucas and Armenia, etc.